

جستاری در کنیه و فرهنگ عربی اسلامی^۱

علی اکبر فراتی

چکیده

یکی از پدیده‌های خاص زبان عربی - که در متون ادبی و نیز بر زبان روایات جاری شده و در علوم حدیثی چون رجال وارد شده - «کنیه» است. کنیه و مباحث مربوط به آن، به خاطر اهمیت فراوانی که در فهم و درک متون روایات و نیز تعامل صحیح با اسناد روایی داراست، بحثی گسترده می‌طلبد که این مقاله در سه محور عمده ادبیات، فرهنگ عربی، و فرهنگ اسلامی به بحث درباره آن پرداخته است. کلیدواژه: کنیه، ادبیات، فرهنگ عربی، فرهنگ اسلامی.

۱. کنیه و ادبیات

۱-۱. کنیه در لغت و اصطلاح

کنیه یا کنیه در لغت مفرد «الکُنْی» است و مصدر از فعل «اکْتَنَى فلانٌ بكذا» و «فلانٌ یکنى بكذا» است. نیز به اسقاط «باء» متعدی بنفسه است؛ یعنی «کُنْی فلاناً كذا»، و «کنیته أبا زید و بأبی زید تکنیة»^۲ به معنای «سمّاه به»: آن را چنین نامیده است.

کنیه، در اصطلاح نحو عربی، عَلمی مرکب اضافی است که به یکی از کلمات: «أب، أم، ابن، بنت، أخ، أخت، عم، عمّة، خال، خالة»، آغاز شده باشد.^۳ ناگفته نماند که این تعریف را معمولاً لغت‌شناسان متأخر

۱. آنچه از کنیه در این نوشتار آورده شده، به نقل از منابع زیر است که نگارنده در کتابی قریب الانتشار گردآورده است:
 ۱. المرصع، ابن الأثیر، ۲. منتهی الأرب فی لغة العرب، عبد الکریم صفی پوری شیرازی، ۳. ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، عبدالملک بن محمد التمالی، ۴. لغتنا مع دمعنا، علی اکبر دهخدا، ۵. موسوعة علوم اللغة العربية، امیل بدیع یعقوب، ۶. لسان العرب، ابن منظور، ۷. الأغانی، أبو الفرج الأصفهانی، ۸. المملقات السبع، شرح الزوزنی، ۹. المزهرة فی علوم اللغة و أنواعها، جلال‌الدین السیوطی، ۱۰. مفید العلوم و مفید الهموم، جمال‌الدین خوارزمی، ۱۱. المقفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، جواد علی، ۱۲. مجمع الأمثال، الميدانی، ۱۳. مجمع الأمثال، أبو هلال العسكري، ۱۴. صبح الأعی فی صناعة الإنشاء، قلقشندی، ۱۵. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ۱۶. دواوین شاعران عرب و...
 ۲. الصحاح، ج ۶ ص ۲۴۷۷.
 ۳. موسوعة علوم اللغة العربية، ج ۷، ص ۴۳۱.

ارائه داده‌اند. کنیه نزد قدما تنها اسامی مصدر به «أب» و «أم» را شامل می‌شد، ولی متأخران، بویژه حاشیه‌نویسان و شارحان کتب متقدمان، موارد پیش گفته را نیز بر مصادیق کنیه افزودند.^۲

۲-۱. ریشه تاریخی کنیه

هر چیزی اصل و ریشه‌ای دارد که در وضع بدان باز می‌گردد، و چنان‌که بسیاری معتقدند، واژه‌ای نیست، مگر آن‌که در وضع تاریخچه‌ای دارد و روح معنایی که از آن نشأت پذیرفته است. این نظر در شکل‌گیری اصطلاحات و انتزاع آن از واژگان تردیدناپذیر است. چنان‌که در علوم مختلف دیده‌ایم که اسمی با هر معنای ثنوی ابتدایی به دلیلی نام اختراعی و وسیله‌ای و شیء مکشوفی قرار گرفته است. پس از این درآمد کوتاه، بهتر است ابتدا و آغاز پیدایش کنیه در اصل نیز اندکی صحبت کنیم.

ابن‌اثیر گوید:

در سبب کنیه‌ها و کنیه‌گذاری در عرب آورده‌اند که پادشاهی از تازیان نخستین صاحب پسری نیک فال گردید و در سیمایش نشانه‌های نجات پدیدار شد. چنین فرزندی پدر را بسیار مشعوف ساخت. پس چون شهزاده به سن و سال رشد رسید و شایسته تربیت ملوکانه و تأدیب به آداب شاهانه گردید، پدر بهتر دید که وی را به نقطه‌ای دور از دربار برد تا دور از تشریفات عمارت، ادب مؤدبان را بیاموزد و کسی زمان را از او زایل نگرداند.

برایش در بیابان سرایی مجلل ساخت و مؤدبی را همراه او بدانجا رهسپار کرد تا او را علم و آداب شاهانه آموزد، و از مایحتاج دنیا آنچه نیازشان بود، در اختیارشان نهاد. آن‌گاه، از هم سن و سالان و خویشاوندانی چون پسر عم و دیگر فرزندان فرماندهانش همراه پسرکش نمود تا آداب شاهانه بدیشان نیز منتقل شود و تک فرزند نیز از تنهایی به‌درآید.

پادشاه سر هر سال به همراه درباریانی که هر یک فرزندی در گرو تربیت ملوکانه داشتند، به دیدن فرزند می‌شتافت تا همگی فرزندانشان را بازیابند. [سالی بدین منظور رهسپار شدند]، رسیدند، و هنوز در رکاب شاهنشاه بودند که شاهزاده رو به امیران گرد پدر کرد و جهت آشنایی، نام و نشان هر یک را جویا شد. به وی گفتند: این پدر فلان است و آن یک پدر بهمان. و هر یک را به نام فرزندش به نام «أبوفلان» به وی شناساندند. اول بار، این‌گونه کنیه در عرب پدید آمد و انتشار یافت تا آنجا که هر کسی را به نام فرزندش خواندند.^۳

۳-۱. کنیه از انواع علم

نحوی‌ها کنیه را از انواع علم دانسته‌اند؛ چه، علم را سه نوع گفته‌اند: اسم، لقب، کنیه.^۴ اسم، همچون موسی و عیسی؛ و لقب، همانند اسرائیل؛ و کنیه، مثل ابولهب. بر این تقسیم چند حکم بار می‌شود؛ گاه یک شیء تنها اسم دارد، گاه تنها به لقب شناخته شود، و گاه، تنها به کنیه خوانده می‌شود. همچنین، گاهی اسم با لقب کاربرد دارد، و گاهی اسم با کنیه همراه است، و گاه نیز لقب و کنیه با هم شناسه شیء

۴. حاشیه الصبآن بر شرح أشمونی بر الفیه ابن‌مالک، ج ۲، ص ۶۸؛ حاشیه خضری بر شرح ابن‌عقیل، ج ۱، ص ۶۷.

۵. المرصع، ج ۱، ص ۴۲.

۶. شرح الکافی، ج ۳، ص ۲۶۴؛ الکتاب، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۲۷۰؛ حاشیه خضری بر شرح ابن‌عقیل، ج ۱، ص ۱۲۹؛ صبح الأعمش فی

صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۶ و ...

می‌شوند.^۷ سیبویه در این باره به گونه‌ای خاص‌تر بحث کرده و برای «ترکیب اسم با کنیه» از موارد بالا سه مصداق قرار می‌دهد:

الف. آن که اسم دارد و کنیه نیز دارد؛ مانند گفتار که غیر از ضبع، نامش را «الحضاجر» گویند و کنیه‌اش «أم‌عامر» است؛ همچنین است شیر که جز آسد به نام «أسامه» و کنیه‌اش «أبوالحارث» باشد؛ نیز روباه که غیر از ثعلب نامش «ثعاله» و کنیه‌اش «أبوالحصین» است، و عقرب را «شبوة» نام و «أم‌عریط» کنیه است؛

ب. آن که اسم دارد و کنیه ندارد؛ مثل گفتار نر که تنها نام دارد و آن «قتم» است؛

ج. قسم سوم، آن که تنها به کنیه شناخته شود و اسم ندارد؛ مثل «أبوبراقش» که نام حیوان خاصی است. نکته دیگر این که کنیه یا با انتساب به پدران و مادران است و یا با انتساب به پسران و دختران؛ مثال پدران، به گرگ «أبوجعدة» و به هر چیز سفید «أبوالجون» گفته شده است. نمونه مادران این که بر مصیبت و سختی و بلا «أم‌حبوکرى» و بر شراب «أم‌لیلی» اطلاق شده است. و مثال پسران، کنیه کلاغ «ابن‌دایة» و کنیه شخص شناخته و مشهور «ابن‌جلا» است. و از باب نسبت به دختران، پژواک و بازخورد صدا را «ابنة‌الجبل» و سنگریزه را «بنت‌الأرض» نام گذارده‌اند.^۸

۴-۱. فرق کنیه با کنایه و میزان همپوشانی

در اینجا تنها اندکی درباره فرق کنیه و کنایه سخن خواهیم راند و به بحث درباره تفاوت آن با شهرت و لقب و تعریض و اسم و از این دست وارد نمی‌شویم؛ چه، بحث درازدامن خواهد شد و چندان ضرورتی نیز ندارد؛ بیشترین سؤال حول فرق این دو کلمه یک ریشه مطرح است که چند لحظه‌ای درنگ را می‌طلبد. نگاهی گذرا به کتب لغت و کتبی که به تعریف کنیه پرداخته‌اند، بیانگر گونه‌ای اختلاف میان ایشان در تعریف کنیه و کنایه است؟ گویی برخی کنیه و کنایه را یکی دانسته و یکسان تعریف کرده‌اند. رضی‌الدین استرآبادی می‌گوید:

هی کالکنایة، سواء، لأنه يعرض بها عن الاسم.^۹

مبرد در باب کنایه چنین می‌آورد:

والضرب الثالث من الكناية: التفضيم والتعظيم، ومنه اشتقت الكنية.^{۱۰}

ابن حجر کنیه را از انواع کنایه دانسته است و گوید:

کنیت عن الأمر إذا ذكرته بغير ما تستدل به عليه صریحاً.^{۱۱}

۷. الكتاب، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۲۷۰: تفسیر الرازی، ج ۱، ص ۴۱.

۸. همان، ج ۱، ص ۴۲.

۹. شرح الکافی، ج ۳، ص ۲۶۴.

۱۰. الکامل فی اللغة و الأدب، ج ۲، ص ۱۰۴.

مبرد نیز کنیه را از کنایه دانسته و هدف آن را تعظیم مکتبی برشمرده است.^{۱۳} و ابن ابی‌الحدید نیز در سخنی درباره الفاظ کنایات می‌گوید:

و من کنایاتهم على العكس، قولهم للأسود: يا أبا البيضاء... و سماوا الغراب أعور لحدّة
بصره...^{۱۳}

همان‌طور که می‌بینیم ابو‌البیضاء و مانند آن را از جمله کنایات ذکر کرده که بنا بر تعریف ارائه شده، در شمار کنیه‌هاست و در کنار آن کنایه‌ای برای کلاغ آورد به عنوان أعور که کنایه است و نه کنیه. آنچه از کتب ادب برمی‌آید، این است که برخی کنیه و کنایه را همسان دانسته‌اند و برخی یکی را برآمده از بطن دیگری برشمرده‌اند.

حال آیا می‌توان کنیه و کنایه را کاملاً یکسان دانست و بر اساس گفتار قدما هر یک را جای دیگری به کار بست؟

پاسخ این سؤال با مراجعه کوتاهی به تعریف کنیه و آنچه برای کنایه گفته‌اند و کاربردهای هر کدام روشن خواهد شد. صاحب *لسان العرب* کنایه را چنین معرفی کرده است:

الكنایة أن تتكلم بشيء و تريد غيره، وكنی عن الأمر بغيره یكنی كناية یعنی إذا تكلم بغيره مما يستدل علیه نحو الرفث و الغائط و نحوه.^{۱۴}

و طریحی می‌گوید:

الكنایة بالكسر و هی ما دل علی معنی یجوز همله علی جانبی الحقیقة و المجاز بوصف جامع بینهما و یكون فی الفرد و المركب.^{۱۵}

و یکی از جامع‌ترین معانی و تعاریف برای کنایه را می‌توان در شرح ابن ابی‌الحدید یافت:

الكنایة إبدال لفظة یستحی من ذكرها أو یستهجن ذكرها أو ینتظر بها أو یقتضی الحال رفضها لأمر من الأمور بلفظة لیس فیها ذلك المانع.^{۱۶}

با این تفاسیر تعریف ما از کنایه این‌گونه خواهد شد: کنایه آن است که به دلیلی بخواییم حقیقتی را پوشده داریم و لذا آن را در قالبی می‌ریزیم که هم حقیقت و هم مجاز در آن محتمل باشد و به دیگر سخن، لفظی بیاوریم و معنایی غیر از معنای لغوی آن را اراده کنیم و کنایه بر دو نوع است: مفرد و مرکب.

۱۱. الفیض القدیر، ج ۳، ص ۲۵۱.

۱۲. إنباع الأسماع، ج ۲، ص ۱۳۶.

۱۳. شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۴۶.

۱۴. لسان العرب، ج ۲، ص ۳۴۹۴.

۱۵. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸.

۱۶. شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۱۴.

با اندکی دقت در این تعاریف، و بویژه آخرین آن، روشن می‌شود که کنیه و کنایه با هم رابطه دارند، ولی کاملاً منطبق بر هم نیستند. همپوشانی این دو اصطلاح را می‌توان به صورت عموم و خصوص مطلق بیان کرد؛ زیرا تمامی کنیه‌ها را می‌توان کنایه دانست، ولی همه کنایات در شمار کنیه داخل نیستند؛ حتی کنیه‌های افراد که برای تعظیم و شأنیت دادن و یا فال نیک زدن و سنت به جا آوردن بر افراد نهاده می‌شود هم در تعریف کنایه می‌گنجد؛ زیرا در آنها نیز حقیقت - که همان اسم اصل است - به ابوت و امثال آن پوشانده می‌شود،^{۱۷} و از سویی، هر کنایه‌ای هم کنیه نیست؛ به عنوان مثال، دیدیم که ابن ابی‌الحدید ابویحیی را - که کنیه مرگ بود - کنایه خواند و آن را در کنار - اَعور که کنایه برای کلاغ بود - ذکر کرد؛ زیرا هر دو در تعریف کنایه وارد هستند؛ یعنی شرم از لفظی یا مستهجن بودن آن یا شوم دانستن آن، یا این که حال عدم تصریح آن را می‌طلبد و باعث می‌شود لفظی را جایگزین آن کنیم. اما هر کنایه‌ای تا دو شرط اولیه را نداشته باشد، یعنی مفرد نباشد و مصدر، به صورت یکی از کلمات پیش گفته آب و ام و ابن و بنت و... نباشد، در شمار کنیه در نیاید. و کنایه چنان که گذشت، گاه مفرد است و گاه مرکب، و در حالتی مصدر به این کلمات است و در حالتی دیگر نه.

۵ - ۱. همبری کنیه و مثل

در باب این که آیا کنیه در امثال عرب جای می‌گیرد یا جدا بحث می‌شود، اختلاف وجود دارد؛ از میان قدمای مثل‌نگاران ابو هلال عسکری در کتاب *جمهرة الأمثال* خود کنیه را ذیل بحث مثل آورده و بدون قرار دادن مرزی میان آن دو، تحت عنوان «قولهم: ابن الأیام و ما یجری فی بابه» فصلی را به این نوع مثل اختصاص داده است.^{۱۸} گرچه دیگران در کتب خود قایل به چنین تقسیمی نشده‌اند، ولی نگاهی گذرا به نگاشته‌های در زمینه امثال جایی برای شک باقی نمی‌گذارد که آنها نیز کنیه را در مثل آورده‌اند؛ برخی از نمونه‌های کنیه در کتاب *مجمع الأمثال* میدانی بدین شرح است: «أنا ابن بجدتها»، و «أنا ابن جلا»، و «أنا ابن کُدَیْها و کدائِها» و نیز «بنت الجبل»، «بنت برح» و... را می‌توان دید. نمونه‌های بی‌شماری هم در کتب جامع لغت همچون *لسان العرب* وارد شده است.

با توجه به مباحث پیشین، به نظر می‌توان از کنیه در ضمن مثل یاد کرد؛ دلیل آن را می‌توان چنین آورد: ۱. بسیاری از کنایات رایج میان عرب در ضمن امثال العرب گرد آمده‌اند؛ ۲. کتب کهن و متقدم امثال برخی از این کنیه‌ها را در خود جای داده‌اند.^{۱۹} این نکته درست است زیرا همان گونه که گفته شد، بخش بزرگی از کنیه را زیر مجموعه کنایه می‌توان شمرد.

۶ - ۱. کنیه و لقب

از انواع علم، لقب است که گذشت. در باب لقب گفته‌اند که عرب در قدیم آن را بیشتر برای ذم به کار می‌گرفت^{۲۰} و امروز به معنای مدح نیز کاربرد دارد. درباره فرق میان لقب و کنیه چنین می‌توان گفت:

۱۷. *المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر*، ج ۲، ص ۱۸۴.

۱۸. *جمهرة الأمثال*، ج ۱، ص ۳۵.

۱۹. *موسوعة علوم اللغة العربية*، ج ۳، ص ۹۲ و ۹۳.

۲۰. *شرح الکافی*، ج ۲، ص ۲۶۵.

۱. در لقب ذم یا مدح از لفظ بر می‌آید، بر خلاف کنیه که شخصی که به کنیه خوانده می‌شود، لزوماً با لفظ کنیه تعظیم نمی‌شود، بلکه به عدم تصریح به اسم؛ ۲. طبق قول متأخران لقب یا برای مدح است یا ذم، اما کنیه می‌تواند جز این دو باشد؛^{۳۱} ۳. کنیه و لقب تفاوت ساختاری با هم دارند؛ لذا گاه، کنیه‌ای لقب افرادی است که کنیه‌ای دیگر دارند؛ برای نمونه عمرو بن الولید بن عقبه بن امیه، شاعر معروف با لقب «ابو قطیفه» شناخته و معرفی شده است، ولی کنیه وی را «ابو الولید» گفته‌اند.^{۳۲} از این نمونه فراوان می‌توان یافت، برخی نیز چون «ابن هرمة» - که به گفته اصمعی آخرین شاعری است که به شعرش احتجاج می‌شود -^{۳۳} کنیه‌ای که برایش ذکر کرده‌اند، «ابواسحاق» است؛ حال آن که ابن هرمة شناسه او گردیده است، و نامش «ابراهیم بن علی بن هرمة» است، و نسبش به هرمة می‌رسد.^{۳۴} این گونه تلقیب‌ها این الفاظ را از کنیه بودن خارج نمی‌کند. در واقع، اینها در لفظ کنیه‌اند و در اصطلاح لقب هستند.

۷ - ۱. ساختار کنیه

کنیه در زبان عربی با افزودن یکی از کلمات یاد شده در بالا به اسم و کلمه‌ای که بیانگر امر خاصی در آن شخص یا شیء مورد نظر باشد، با انگیزه‌ای خاص ساخته می‌شود، که این انگیزه و نسبت گاه، مشخص و گاه نامعلوم است، که در مباحث بعدی به آن می‌پردازیم. گاه، کلمات بالا به صورت جمع نیز آورده می‌شود؛ به عنوان مثال: «أبوالجمع» که برای شب گفته‌اند و «بنت العنب» که بر شراب انگوری اطلاق شده است. و نمونه جمع مانند: «بنات الدهر» که سختی‌ها و مصیبت‌های روزگار را گفته‌اند، و نیز گاه مفرد این کنیه‌های جمع نیز کاربرد دارد و گاه نه، مانند: بنت الماء که به بنات الماء جمع بسته شده است، یا ابن درزة که در جمع آن أبناء درزة گفته‌اند.

۸ - ۱. اعراب کنیه

نکته دیگر آن که کنیه در ترکیب‌های کلماتی چون: أب و أخ و نیز ابن در جمع و مثنی (بنون و ابنان) و بنت در مثنی، در اعراب طبق جایگاه در عبارت تغییر می‌کنند و اعراب ملحق به جمع مذکر را می‌پذیرند؛ گرچه برخی برآن هستند که این چنین کلماتی مرکب مزجی شمرده شده و علم به حساب می‌آیند و اعرابشان در مواضع مختلف یکسان و ثابت است. بنابر این نظر، مثلاً أبوالفصل در سه حالت نصب و جر و رفع ثابت است؛ چنان که در نقل‌هایی از برخی خطبه‌ها یا نامه‌های امام علی علیه السلام نیز در برخی شرح‌ها چنین آمده است: «کتب علی بن أبو طالب». علامه مجلسی در کتاب ارجمند خود بحار چنین می‌آورد:

وقال ابن میثم فی روایة: وکتب علی بن أبو طالب و هی المشهورة عنه و وجهها أنه جعل هذه

الکنیة علماً بمنزلة لفظة واحدة لا یتغیر إعرابها.^{۲۵}

۲۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲۲. الأغانی، ج ۱، ص ۵۱.

۲۳. ر.ک: خزائن الأدب و لب لیب لسان العرب، ج ۱، ص ۳۱.

۲۴. الأغانی، ج ۴، ص ۵۱۱.

۲۵. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۵۲۴؛ نیز در: النهاية فی غریب الحديث و الأثر، ج ۱، ص ۲۰؛ فی حدیث وائل بن حجر، «من محمد رسول الله إلى المهاجر بن أبو أمية» حقه أن يقول ابن أبي أمية، ولكنه لاشتهاره بالكنية و لم يكن له اسم معروف غيره لم يجز، كما قيل على ابن أبو طالب.

۹- ۱. کنیه و فهم متون عربی

در تکمیل و توضیح آنچه در مقدمه پیش گفته آمد، لازم است به برخی نمونه‌های ورود کنیه در متون ادبی کهن و معاصر اشاره‌ای رود تا اهمیت این بحث در فهم و ترجمه متون نظم و نثر روشن‌تر گردد. آوردن معنای تحت اللفظ برای چنین واژگان مرکبی مخاطب و مترجم هر دو را از مقصود نویسنده دور می‌سازد. از متون قدیم شروع کنیم؛ در کتاب فن ترجمه چنین می‌خوانیم:

در مثال زیر از ترجمه فارسی *غرر اخبار الملوک* ثعالبی، مترجم محترم در برگردان بنات الکروم سهواً مرتکب این اشتباه شده است: ...وَسَعَّ عَلَيْهِ فِي بَنَاتِ الْكُرُومِ : دست او را در آمیزش با دختران باز گذاشت. در حالی که ترجمه صحیح این جمله چنین است: (نعمان) دست او (بهرام) را در شرابخواری باز گذاشت.^{۲۶}

نمونه دیگر را از دیوان ابوتمام طائی بیاوریم، وی در بیتی چنین می‌گوید:

خَلَفْتُ بِعُقُوتِكَ السَّنُونََ وَ طَالَمَا كَانَتْ بَنَاتُ الدَّهْرِ عُنْكَ خُلُوفاً^{۲۷}

استخراج واژگان غریب آن با مراجعه عمیق به معاجم امکان‌پذیر است؛ اما در ترکیب «بنات الدهر» واژه‌ای نیازمند توضیح نیست؛ از سویی، ترجمه آن به «دختران روزگار» کاملاً خطاست. ترجمه صحیح را دانستن معنای این ترکیب کنیایی کنیه‌گون به دست می‌دهد و آن سختی‌های روزگار است. شاعر می‌گوید:

سال‌های پی در پی بر منزل تو گذشته است، و دیر زمانی است که سختی و مصیبت جانشین تو در آن است.

نیز همین امر در این بیت از معلقه لبید بن ربیعہ مشاهده می‌شود:

رَمْتَنِي بَنَاتُ الدَّهْرِ مِنْ حَيْثُ لَا أُرَى فَكَيْفَ بَمَنْ يُرْمِي، وَ لَيْسَ بِرَامِي^{۲۸}

همچنین کنیه‌ای در این بیت از معلقه زهیر بن ابی سلمی نظر را جلب می‌کند:

فَسَدَّ فَلَمْ يُفْزَعْ بِيَوْمًا كَثِيرَةً لَدَى حَيْثُ أَلْقَيْتَ رَحْلَهَا أَمْ قَشْعَمَ^{۲۹}

آیا به راستی ام قشعم همچون رباب و سلمی و ام مالک و... نامی برای معشوقه‌ای است که مثلاً دل شاعر همان جایی است که او رحل اقامت افکند؟ «أم قشعم» کنیه یکی از این موارد است: مرگ، مصیبت و بلا، جنگ، کرکس، عنکبوت، کفتار، دنیا و ماده شیر، و ترجمه بیت، طبق ترجیح زوزنی، این‌گونه می‌شود:

[حصین] بر [قاتل برادرش] آنجا که مرگ منزل گزیده بود یورش برد، و متعرض دیگران نشد.

۲۶. فن ترجمه، ص ۱۲۰.

۲۷. دیوان ابی تمام، قافیه الفاء، ص ۱۹۴.

۲۸. المملقات السبع، شرح الزوزنی، ص ۱۶۲، شاعر از مصیبت و سختی‌های روزگار به ناله در آمده است، و می‌گوید: «مصیبت و سختی از جایی نامعلوم مرا هدف قرار داده‌اند، حال کسی که تیرانداز نیست و آماج تیر قهر است چگونه باید باشد».

۲۹. همان، ص ۱۴۶.

نیز «ابو عمرة» را در مصراع روبه‌رو از ابو فرعون ببینیم:

خَلَّ أَبُو عَمْرَةَ وَسَطَ حَجْرَتِي^{۳۰}

آیا مقصود نزول شخصی در وسط اتاق شاعر است؟ حال آن‌که ابوعمرة را کنیه نداری و گرسنگی دانسته‌اند، نه چیز دیگر. واژه «بنو غبراء» در معلقه طرفهٔ بن العبد نیز از همین جرگه است؛^{۳۱} غبراء صفت غبارآلودگی و تیرگی زمین است و بر خود آن نیز اطلاق شده است.^{۳۲} اما فرزندان زمین تیره کیان‌اند؟ ساکنان آن؟ ابن منظور در شرح این بیت معانی چندی برای بنو غبراء ذکر می‌کند؛ از جمله: فقرا، صعاليك، و رهگذران و... و از این روی، مستمندان و فقرا را بنو غبراء خواندند که از وضع بدشان گویی به زمین چسبیده‌اند، زیرا اندازشان زمین است و رواندازشان آسمان.^{۳۳}

گذشته از نام‌هایی که در شمار غلبه کنیه بر اسم است و علم خوانده می‌شود، همچنین نام‌های «أم مالک» در شعر شاعرانی همچون شریف رضی^{۳۴} و ابن فارض مصری^{۳۵} و نیز کنیه‌های «أم الحویرث» و «أم الرباب» در شعر امرؤ القیس در بسیاری موارد کنیه‌ای برای معشوقه است، و بسیاری دیگر در این باب، که مجال پرداختن به همه نیست.

همچنین برای فهم معنایی لغوی از یک واژه در کتب قدیم نیز گاه آگاهی از کنیه‌هایی که علم شده‌اند، ضرورت می‌یابد. مثال زیر از کتاب مجمع الأمثال میدانی نمونه خوبی بر این امر است: وی در ضمن بیان مَثَل «إِنَّ الْعَصَا مِنَ الْعُصِيَّةِ»^{۳۶} می‌گوید:

الأفيل، بوزن الأمير، ابن المخاض فما دونه.^{۳۷}

حال اگر ما نسبت به موضوع کنیه ناآگاه باشیم، آیا به معنای أفیل - که ابن المخاض و کوچک‌تر از آن است - پی می‌بریم؟ ابن المخاض: شتر بچه‌ای که به سال دوم درآید را تا آخر سال این‌گونه نامند؛ به شرطی که مادرش پس از او آبستن شده و مخاض (یعنی درد زایمان) دیده باشد، و ماده آن را بنسب المخاض و جمع آن را بنات المخاض گویند.

در میان متون معاصر نیز نمونه‌هایی را در متون ادبی می‌توان یافت؛ همچون «بنات الأرض» که مراد از آن حشرات زمین و مانند آن است و در نثر منقلاطی، نویسنده و ادیب شهیر، پاک قلم و دغدغه‌مند مصر آمده است.^{۳۸}

۳۰. لسان العرب، ج ۱، ص ۲۷۶۲.

۳۱. المملقات السبع، شرح الروزنی، ص ۱۰۷.

۳۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۸۵۱.

۳۳. همان، ص ۲۸۵۲.

۳۴. دیوان الشریف الرضی، ج ۱، ص ۴۰۵.

۳۵. دیوان ابن الفارض، ص ۸۵.

۳۶. مفهوم آن، این است که هر کار بزرگی یا قدم‌های کوچک آغاز می‌شود.

۳۷. مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۲۷.

۳۸. النظرات، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲. کنیه و فرهنگ عربی

۱-۲. رابطه کنیه‌گذاری‌ها با فرهنگ عربی

بی‌شک، کنیه‌هایی که عرب برای هر شیء می‌گذاشت، برگرفته از فرهنگ او بود. می‌توان ظهور تأثیر فرهنگ بر تکنیه را در دو جزء کلی مشاهده کرد: ۱. در کلمات مضاف یعنی جزء اول کنیه: آب، ام، ابن، بنت و...، ۲. در کلماتی که مضاف الیه واقع می‌شدند.

گاه، به خاطر تحقیر دختران و جنس مؤنث، جزء اول کنیه را - که با بنت و ام بود - برای امور خوار و ناپسند و شر و سختی و بلا می‌گزیدند؛ بنات الدهر را برای مصیبت‌ها و بلاها و سختی‌ها پسندیدند و «أبناء الدهر» را برای مردمان هم روزگار. گویی دختران نزد ایشان مظهر بدبختی و بلا و سختی بودند و مایه حقارت که باید نه تنها زنده به گور شوند، بلکه در لفظ هم شومی‌ها به آنها منتسب شود تا خیر و نیکی‌ختی‌ها! البته می‌توان گفت غالب کنیه‌های سختی و مصیبت و بلا با بنت و بنات همراه است که کم هم نیست.

مثال دیگر، کنیه‌ای بود که جنس زنان را بدان می‌خواندند؛ یعنی «أم الوحش» - که نشان از فرهنگ تحقیر زن و حیوانیت آن نزد ایشان داشت - از دیگر کنیه‌های مناسب نگرش عرب جاهلی به زن «بنات اللهو» است که در کنار شراب برای زن به کار رفته است. نیز «بنات اللیل»، که به زن، تنها از منظر شأن حیوانی و کالای هرزه بودن و ظرف کثافت شهوت بودن می‌نگرد. حقارت شأن کنیزان و بردگان نزد عرب آن روزگار نیز باعث می‌شد که کنیه‌های پست و تحقیر آمیز و ناسزا را با این افراد همراه کنند. البته برخی از کنیه‌گذاری‌ها به خاطر ویژگی‌های زن و مرد انجام می‌شد؛ مثلاً آهوان را عرب به زن نسبت می‌داد؛ چون زیبایی متناسب زنان بود، ولی قدرت و جنگاوری و فروسیت را به مردان منسوب می‌کرد.

۲-۲. اهداف و انگیزه‌های کاربست کنیه

آنچه در باب تکنیه مسلم می‌نماید و انتظار می‌رود، این است که کنیه نهادن را هدفی و انگیزه‌ای تقویت کند. این انگیزه، هدف و سبب در انسان و حیوان و جمادات یکسان نیست، اما چندان هم از هم بیگانه نیست. در مورد نفوس انسانی آنچه بیشتر به عنوان هدف کنیه مطرح است، تعظیم مکنی است؛ البته با نظری سطحی در برخی کنیه‌ها درمی‌یابیم که عکس این نیز صادق است و گاه، کنیه در عرب به عنوان قدح و تحقیر نیز به کار رفته است. از اهداف تکنیه در عاقل و غیر آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱. إخبار از نفس: مبرد، ضمن برشمردن دو نوع برای کنیه، یکی را چنین ذکر می‌کند:

وفي الكبير أن ينادي [الرجل] باسم ولده صيانةً لاسمه.^{۳۹}

مانند ابوطالب که به نام فرزندش طالب خوانده شده است و یا ابوالحسن که امیرالمؤمنین بدان نام گرفت؛ لذا اگر عرب فرزند دختری داشت و پسر نداشت، به نام دخترش مکنی می‌شد؛ مثلاً أبوقتام، و... .

۲. امید و فال خوب زدن: وقتی خداوند فرزندی روزی عرب می‌کرد، کنیه‌ای نیکو از آنچه در ذهنش پسندیده می‌آمد، بر او می‌نهاد؛ به امید آن که چنان کنیه‌اش گردد:

وقعت [الكنية] في الصبي على جهة التفاؤل؛ بأن يكون له ولدٌ ويدعى ولده كنايةً عن اسمه.^{۴۰}

مانند ابوالفضل، گرچه این فرزند هنوز نوزاد بود و فرزندی به نام فضل نداشت که بدان کنیه پذیرد. گاه نیز برخی امور را - که نزدش خوش یمن و مبارک بود - کنیه‌ای شایسته می‌داد؛ چنان که عسل را که - شفابخش و بی‌ضرر بود - «أبو ميمون» نامید و مبارکش خواند.

۳. شوم و بد یمن دانستن: طیره در تفکر عرب جاهلی جایگاهی داشت و پس از آن به دوره اسلامی نیز کشانده شد. گاه، عرب چیزی را به خاطر شکل ظاهر، یا صدای کریه یا هر چه که او را ناخوش می‌آمد، شوم می‌شمرد. و یکی از قربانیان اصلی این فرهنگ در میان پرندگان بود. تازی گاه، به آنچه که بد یمن و شوم می‌شمرد، کنیه‌ای نیکو می‌دهد تا اندکی قابل تحمل باشد و از شومی‌اش کاسته شود؛ مثل این‌که به مرگ یا ملک الموت «أبوحیعی» گفتند.^{۴۱} و گاه نیز به دلیل شومی آن، کنیه‌ای متناسب به آن می‌دادند؛ چنان‌که جغد را - که به دلیل چهره زشت و صدای اندوه‌بار و نیز چون در ویرانه‌ها آشیان دارد و شب هنگام، که عرب سمبل بدی و شر می‌شمرد، ظاهر می‌شود و مظهر شومی نزد عرب شده است - به «أبوالخراب» یا «أم الخراب» و «أم الصبيان» کنیه داده است.^{۴۲} نیز کلاغ - که عرب بیش از هر چیز به آن فال بد می‌زند - به کنیه‌های فراوانی شناخته شده است که نشان از اهمیت آن در ذهن عربی دارد؛ از آن جمله است: «أبوالشوم»، «ابن دأية»، «أبو حاتم»، «أبو الحراج»، «أبو المرقال»، «أبو حذر»، «أبو زيدان»، «أبو غياث»، «أبو جحادف» و «أبو زاجر». برای هر یک نیز داستانی نقل شده است؛ از جمله این‌که دلیل ابوالمرقال نامیدن کلاغ، به همان داستان راه رفتن کلاغ و تقلید از مشی کبک بازمی‌گردد.^{۴۳}

۴. تعظیم: بیشتر کنیه‌های اشخاص از این باب است. مبرد در این باره می‌گوید:

والضرب الثالث من الكناية: التفضيم والتعظيم، ومنه اشتقت الكنية وهو أن يعظم الرجل أن يدعى باسمه.^{۴۴}

ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز می‌گوید:

ان عادة العرب أن تكتنى الانسان إذا أرادت تعظيمه بما هو مظنة التعظيم، كقولهم: أبو الهول، و أبو المقدم، و أبو المغوار.^{۴۵}

۴۰. همان، ج ۲، ص ۱۰۴.

۴۱. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۳۹.

۴۲. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، ص ۷۹۷.

۴۳. همان، ص ۷۹۳.

۴۴. الكامل فی اللغة و الأدب، ج ۲، ص ۱۰۴.

۴۵. شرح نهج البلاغة، ج ۷، ص ۲۱۹.

گرچه می‌توان درجه و سطح عظمت‌ها را از هم متمایز ساخت؛ عرب برای آن که برای تفاخر در نسب اهمیت بسیاری قائل بود، خود را با کنیه به پدراش متصل می‌کرد و لذا در صف کارزار عمدتاً خود را - اگر نسبی والا داشت - به کنیه می‌خواند. نیز گاه، به خاطر تعظیم، افراد را با کنیه صدا می‌کردند؛ به عنوان مثال ابوالحسن برای امام علی علیه السلام جز به احترام به کار نمی‌رفت. در مورد بسیاری از کنیه‌های ائمه می‌توان گفت غیر از آن که شناسه‌ای برایشان بود، تعظیمی به شمار می‌رفت؛ مثلاً «أبو صالح» آن است که همه بسامانی‌ها و صلاح‌های بشر به دست اوست و او پدر به صلاح رساندن بشریت است. کنیه «أبو عبدالله» در مورد امامان کنایه از شأن قیمومیت و سروری بندگان خداست.

در موارد دیگری نیز یافت می‌شود که مثلاً فردی را به خاطر صفت نیکویی که در اوست و امر پسندیده‌ای که در خلیقات و رفتار او می‌بینند، از باب تعظیم، به کنیه همان فعل می‌خوانند؛ مثلاً به ابراهیم علیه السلام کنیه «أبو الأضیاف» یا «أبو الضیفان» دادند و جعفر بن ابی طالب را «أبو الأیتام» خواندند؛ چون دوستدار یتیمان بود و به رسیدگی امور ایشان مشهور. همچنین زنی را که فرزندان دلیبر و جنگاور بزاده، از باب تعظیم، «أم الفوارس» خوانده‌اند.

حتی برخی حیوانات را نیز، برای بیان نجابت و یا قدرت آنان، با کنیه‌هایی به موارد عظمت و اصالت نسبت می‌دادند. در زمینه تعظیم و بزرگداشت اشخاص از طریق تکبیه ایشان به کنیه‌های هم شأن آنها سخن بسیار است و نمونه فراوان که در این مجال به همین اندک بسنده می‌کنیم.

۵. تحقیر و تمسخر: آیا مقصود از کنیه‌های بشری، چنان که بسیاری بر آن‌اند، منحصر به تعظیم مکنی است یا شواهدی نیز بر تکبیه با هدف سب و ذم و تحقیر و توهین وجود دارد؟ پاسخ، بی‌شک، مثبت است. نگاهی به بزرگ‌ترین نمود فصاحت عربی و عظیم‌ترین مظهر فرهنگ، یعنی قرآن عظیم، مؤید جواب محکم ماست. بسیاری در باب کنیه آوردن قرآن با هدف تحقیر سخن گفته‌اند و مرجع همگی «أبولهب» در آیه «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» است. بی‌شک، خداوند کنیه وی را به قصد تکریم نیاورده است. ابن ابی‌الحدید در ادامه سخن خود در باب کنیه می‌افزاید:

فإذا أرادت تحقيره والغض منه كنته بها يستحق ويستهان به.^{۴۶}

پس در ادامه، نمونه‌هایی را بیان می‌کند؛ مثل کنیه یزید بن معاویه را به منظور تحقیر او که میمون‌باز بود، «أبو زنه» گفتند و در کنیه سعید بن حفص بخاری محدث «أبو الفأر» گفته‌اند، و طفیلی را «أبولقمة»، و...^{۴۷}

نیز مگر پیامبر جز به قصد دون پایه دانستن و تحقیر اوجهل این کنیه را متناسب با شأن وی بر او نهداند؟!^{۴۸} نگاهی به *نهج البلاغه* این ادعا را تقویت می‌کند که کنیه‌ها گاه صفت تحقیرآمیز دیگران می‌شد؛

۴۶. همان.

۴۷. همان.

۴۸. رک: همین مقاله، بحث «کنیه در بستر تاریخ و تحولات فرهنگی پس از اسلام».

چنان که امام علی علیه السلام حجاج را «أبو وذحة» خواند.^{۴۹} و مروان یا فرزندش عبدالملک را «أبو الأکبش الأربعة» لقب داد.^{۵۰}

دانستیم که این گونه تلقیب‌ها این الفاظ را از کنیه بودن خارج نمی‌کند و همان‌طور که گاه کنیه جای اسم را می‌گرفت و غلبه می‌یافت، گاه کنیه‌ای لقب افرادی است که کنیه‌ای دیگر دارند.

شواهد فراوانی در ادبیات عرب وجود دارد که در آن کنیه برای ذم و سب و تحقیر شخص یا شیء استعمال شده است. عرب برای حرام زاده بسیار کنیه دارد، و بسیاری کنیه‌ها عمومی و جهت سب و ناسزا وضع شده‌اند؛ عرب کنیز زادگان را با کنیه‌هایی خوار می‌شمرد. از این باب است که به انسان سیه چرده «أبوالبیضاء» گفته‌اند و به انسان گنده دهان «أبوالذبان» اطلاق شده‌است که عبدالملک بن مروان بن الحکم اموی را با این کنیه می‌خواندند؛ چون نقل است که از بسیاری بوی بد دهانش مگس گرد دهانش جمع می‌شد. همچنین برای تحقیر دنیا آن را «أم الفناء» گفتند. نیز حکایتی که شارح معتزلی *نهج البلاغه* می‌آورد، گواهی دیگر بر وجود کنیه‌های زشت و تحقیر آمیز است:

روزی هشام بن عبدالملک رو به همراهانش گفت: نادانی مرد به چهار ویژگی نمایان می‌شود: طول لحيته، و بشاعة کتبه، و نقش خاتمه، و إفراط نهمة.^{۵۱}

۶. تحبيب: گاه سبب کنیه نهادن‌ها تحبيب چیزی است. عرب جاهلی - که شراب را نیکو و دوست داشتنی می‌انگاشت - یکی از کنیه‌های بسیار آن را «أم الخیر» گذارد. همچنین است در مورد آسمان که «أبولغیث» خواندش؛ زیرا گویی با باران به فریاد خلق رسد. گاهی نیز اسب را - که از مهلکه‌ها نجاتش می‌داد - «أبومنقذ» نام گذارد.

۷. حیامندی یا پرده‌داری: یکی از دلایل اطلاق کنیه بر اشیا و به کنایه کنیه‌گون خواندن به جای اسم، موضوع حیا و شرم و یا بی حیایی و پرده‌داری است؛ نمونه بارز آن در تکنیه آلت مردان و شرم زنان است که از ناحیه‌ای می‌تواند از حیا نشأت گرفته باشد و از ناحیه کثرت کنیه‌ها، شاید که آن را پرده‌داری دانست.

۸. مرکزیت و اصالت داشتن و جامع چیزی بودن: در این مورد، هدف از کنیه بیان مرکزیت و اصالت چیزی است؛ نمونه آن را در کنیه‌های «أم القرى» برای مکه مرکز و قبله جهان اسلام و یا هر پایتختی، و «أم الرأس» برای مخ و یا پس سر و مرکز آن و نیز اطلاق «أم اللواء» بر چوبه پرچم از این باب می‌تواند باشد. همچنین است که به همزه در میان ادوات استفهام «أم الاستفهام» گفته شده و رئیس قوم و سرپرست و ریش سفید قبیله در گویش ازدیان «أم القوم» خوانده‌اند، و خورشید به در میان ستارگان «أم أنوار السماء» نامیدند و انوار آسمان را ستارگان دانستند.

۹. تقیه و حفظ جان: اگر به تاریخ، بویژه تاریخ شیعه، نظری افکنیم، به دوره‌ای طولانی در زندگانی اهل بیت علیهم السلام برمی‌خوریم که در آن، با توجه به شرایط سیاسی و خفقان و ظهور دشمنی‌ها با آل علی بن

۴۹. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۱۶.

۵۰. همان، خطبه ۷۳.

۵۱. شرح *نهج البلاغه*، ج ۱۸، ص ۱۲۷.

ابی طالب علیه السلام و در معرض خطر بودن جان، ناموس، و مورث علمی و فقهی و حیثیت و موجودیت شیعه، ضرورت تقیه از سوی پیشوایان دین و ائمه علیهم السلام تشخیص داده شد و تا مدت‌ها در چنین موقعیتی حدیث‌ها نقل می‌شد و افکار و اندیشه‌ها نقد.^{۵۲} یکی از ابزار تقیه را می‌توان به کنیه خواندن اهل بیت علیهم السلام و به طور ویژه علی علیه السلام دانست که حساسیت خاصی در بین حکمرانان طاغوت ایجاد می‌کرد و خطر جانی برای حتی کسانی بود که نام ایشان را بر زبان می‌آوردند. ابن ابی الحدید با تأیید این مطلب، به نقل از ابو جعفر اسکافی، چنین می‌آورد:

این مطلب صحت دارد که بنی امیه از اظهار فضایل علی علیه السلام و نقل آن منع کرده بودند و راوی او را کیفر می‌دادند تا آنجا که حتی اگر شخصی می‌خواست حدیثی، نه از فضایل ایشان، بلکه در مسائل دینی از ایشان نقل کند، جرأت نمی‌کرد نام حضرت را بر زبان آورد و با کنیه «ابوزینب» از او حدیث نقل می‌کرد.^{۵۳} این کنیه‌ها را در بحث کنیه‌های حدیثی امامان علیهم السلام بسط خواهیم داد.

موارد پیش گفته نمونه‌هایی از اسباب کنیه نهادن در زبان عربی است که به آن بسنده می‌کنیم. ناگفته نماند که ممکن است برای یک شیء چند هدف یا سبب برای کنیه‌گذاری بیابیم که هیچ بعید یا خطا نیست.

۳ - ۲. تناسب کنیه‌ها

آنچه گذشت، برخی اسباب و انگیزه‌های کنیه نهادن در میان تازیان بود. حال، عرب برای بیان این اهداف در ساختار کنیه چه شیوه‌هایی را پی گرفته است و به چه مناسبت کنیه‌ای خاص را بر شخص یا شیء خاصی می‌نهاد؟ با بررسی و تتبعی کوتاه در کنیه‌های عربی درمی‌یابیم که عرب با هر انگیزه و هدفی که کنیه‌ای را برای چیزی می‌نهد، روشی را با آگاهی یا به طور ناخودآگاه دنبال می‌کند و مناسبتی را برای بیان کنیه می‌یابد؛ به عنوان نمونه برای بیان تشاؤم یا تعظیم و... یک روش اتخاذ کنیم. برخی از این شیوه‌ها و تناسبات کنیه‌گذاری‌ها به صورت زیر قابل دسته‌بندی است:

۱. تسمیه شیء به ضدش: یکی از شیوه‌های عرب در بیان و ساخت کنیه و آوردن متعلق ابن، اب، ام، بنت و... نام‌گذاری آن به مخالف و ضدش است؛ مثلاً به مرگ یا ملک الموت «ابویحیی» اطلاق کرد. و «ابو البیضاء» را به شخص سیه‌چرده گفت و نیز دیگ را از سیاهی‌اش «أم بیضاء» نامید. نیز از همین روست که به انسان کج‌پا و چلاق «ابن ذی الرّجل» گفته و به شخص بی مو و کچل «أبو جعد» کنیه دادند. و البته در هر یک انگیزه و هدف خاص خود را دنبال کرده است. همچنین به انسان نابینا و کور، از همین باب، «أبو بصیر» گفت که می‌توان در رجال، این نمونه را فراوان دید. کنیه ابوبصیر - که در اسناد برخی احادیث یافت می‌شود - در بسیاری موارد با توضیح مکفوف، یا ضریر، و... آمده است.

۲. منشأ و خاستگاه: گاه کنیه اشیای مختلف را، بسته به خاستگاه ایجاد و محل پیدایش و ساخت آن می‌گذارند؛ به عنوان مثال شراب انگوری را که برخاسته و منشأ از انگور است «بنت العنب»، یا «ابنة

۵۲. رک: تاریخ عمومی حدیث، ص ۲۷۸-۲۸۸.

۵۳. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴.

الکرم» و یا «بنت العنقود» خوانند. نیز پژواک و بازخورد صدا را، به دلیل این که از کوه برمی‌خیزد، «ابنة الجبل» گویند. یا این که به حشراتی که از زمین بیرون آیند و یا رودهایی که از زمین نشأت گیرند، را «بنات الأرض» گویند. و جوی‌های منشعب از چشمه‌ساران را، نظر به خاستگاه‌شان، «بنات عیون» و اشک چشم را «بنات العین» نام نهاده‌اند. و باران را - که ابر خاستگاه آن است - «ابن السحاب» خوانده‌اند. معمولاً این موارد را با بنت و نیز در مواردی با ابن و جمع آن دو می‌سازند که با نشأت گرفتن سازگاری بیشتری دارد.

۳. نسبت به یک ویژگی: از دیگر شیوه‌های افزودن کلمات به الفاظ کنیه‌ساز، اضافه یکی از ویژگی‌هایی است که شیء یا شخص یا موجود خاصی به آن متمیز گردد؛ مثال این نمونه نیز فراوان است؛ به حضرت ابوالفضل «ابوقریبه» گفتند و «القریبه» مشک است و ایشان را در جریان کربلا به ویژگی آب‌رسانی ممتاز کرده است. نیز به جام شراب «ابو النوم» گفته شده، چون به واسطه زایل کردن عقل خماری و خواب بر انسان چیره می‌گردد، و بر جوجه تینی به خاطر ویژگی بارز خار بر پشت داشتن «ابو الشوک» اطلاق شده است؛ «ابو العرق» را کنیه حمام گذارده‌اند، چون از ویژگی‌های آنجا تعرق بدن است. و نیز از همین روست که نزدیکی و جماع را «أبوالحركة» کنیه دادند. به گفته نووی، شارح صحیح مسلم ابوهیره در کودکی بچه گربه‌ای داشت که با آن بازی می‌کرد.^{۴۴} در مورد ابو بکره نیز چنین است.^{۴۵}

۴. آلت و وسیله ساخت و ایجاد چیزی بودن: در این گونه موارد، کنیه شیء را با اضافه ابن و آب و... به محصولی که از آن تولید می‌شود، ساخته‌اند؛ به عنوان نمونه آتش‌زنه و چخماخ را «أم النار» کنیه داده‌اند. البته در موارد این چنینی لفظ کنیه ساز بیشتر أم و یا آب است. می‌توان زیرمجموعه و منسوب الیه یک شیء را نیز در این گونه موارد جای داد که به الفاظ کنیه ساز افزوده شود؛ مثلاً «ام الهیثم» را برای عقاب قرار داده‌اند و الهیثم جوجه این پرنده است.

۵. جایگاه و ظرف بودن: مثل تیردان که «أم تسعین» خواندندش؛ چون در بر دارنده نود تیر است. نیز شمشیر را، به دلیل جای گرفتنش در نیام، «ابن القمد» گفتند.

۴ - ۲. موضوعات کنیه

موضوعاتی را که به صورت‌های مختلف در باب کنیه بیان شده‌اند، می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: الف. بیان جنس بطور عام؛ ب. بیان خاص اسامی علم یا القاب و صفات.

گاه، در کنیه‌ها، سخن از جنس نوعی حیوان، اشیا و حتی گروه انسانی است، و گاه، به طور خاص و علم برای اشخاص مشخص از اجناس و گونه‌های مختلف موجودات نامی کنیه‌گون می‌یابیم. حال، با همه این احوال، کنیه‌ها در هر یک از این دو گروه کلی که قرار گیرند، می‌توانند در تقسیم‌بندی موضوعی غیر تامی به گونه زیر بیان شود:

۴۴. ما سبب تکنیته أبا هريرة فإنه كانت له في صنره هريرة صنيرة يلمب بها؛ (شرح مسلم، ج ۱، ص ۴۷).

۴۵. واسم أبي بكرة نفع بن الحارث بن كلدة بفتح الكاف واللام النقفی كنى بأبي بكرة لأنه تدلى من حصن الطائف إلى رسول الله ﷺ بكرة (همان، ج ۱، ص ۱۴۱).

۱. انسان از زن و مرد، و اعضای بدن: در این موضوع، اشخاص مختلفی را می‌بینیم که در صفتی خاص نسبت به دیگران ممتاز شده در آن ضرب المثل گردیده‌اند؛ کنیه‌های خاص افراد نمونه دیگری است. گاه نیز گروهی کنیه‌ای دارند که دید عرب را نسبت به جنس خاصی بیان می‌کند؛ به عنوان نمونه از آنجا که زن در چشم عرب خوار و حقیر بود، جنس زن را با کنیه‌هایی مانند «ام الوحش» که در شأن انسان نبود می‌خواندند، و آدمی را «ابن آدم» گفتند.

۲. حیوانات و پرندگان: در میان حیوانات نیز کنیه‌گذاری عرب رواج فراوانی داشته است. آنها با توجه به محیط، فرهنگ، آداب، باورها - که در جاهلیت رنگی خرافی نیز به خود می‌گرفت - و با توجه به تعاملشان با هر یک از حیوانات پیرامون - که با زندگی روزمره یا کارزارشان رابطه‌ای تنگاتنگ داشت -، به تناسب هر یک و ویژگی‌های هر کدام و میزان اهمیت یا خوش آمدن و بد آمدن و فال نیک یا بد زدن به آنها، کنیه‌هایی ویژه برای هر کدام می‌گذاشتند تا بیان‌کننده درونی‌های آنها و احساسشان نسبت به حیوانات باشد. از این‌رو، شیر را - که مظهر قدرت می‌دانستند و چندین نام برایش گزیده بودند - کنیه‌های فراوانی بخشیدند تا دستگیر ایشان در رجزها و معرکه‌ها باشد. کفتار از جمله جانورانی است که در فرهنگ عربی آن زمان و تا پس از جاهلیت نیز جایگاه خود را داشت و در کنایه‌ها و ضرب‌المثل‌ها توسط ادیبان سخنور عرب در خطب و اشعار به کار گرفته می‌شد؛ چنان‌که امام علی علیه السلام نیز در خطبه‌های خود، در مواردی به این حیوان که با محیط و مخاطب عهدی داشت، متمثل شده‌اند.^{۵۶} حیواناتی چون الاغ و عقاب و اسب و خاریشت و حشرات مختلف و... نیز از این دست‌اند؛ به عنوان نمونه شیر به ابو الحارث، و روباه به ابو الحصین، و خروس به ابو سلیمان، کفتار به امّ عامر، و مرغ خانگی به امّ حفصه، و ملخ به امّ عوف و ... کنیه داده شده‌اند.

۳. گیاهان: یکی دیگر از موضوعات کنیه به گیاهان مربوط می‌شود. عرب یا به سبب ویژگی‌های شکلی و یا خاصیت برخی گیاهان برای آن کنیه‌هایی برمی‌گزید.

۴. نعمات و غذاها: تازی‌ها به مقتضای محیط زندگی و سختی‌هایی که از آن در رنج‌اند و نعمت‌هایی که از آن بهره‌مندند، کنیه‌هایی را برای برخی نعمات مهم و سرنوشت‌ساز می‌گذاشتند؛ چنان‌که باران را - که در قحطی و گرمای سوزان جزیره‌العرب نعمتی بزرگ و نجات‌بخش به شمار می‌رفت - نام‌های فراوان داد و با کنیه‌هایی خواند. نیز آب را که مایه زندگانی است - ابو الحیاء و ابو الغیاء و ابوحیان و... آن گفته‌اند.

۵. طبیعت: طبیعت و ویژگی‌های آن یکی دیگر از موضوعات کنیه است. سنگریزه‌ها و سنگ‌ها و صخره‌ها و کوه‌ها و چشمه‌ها و ابر و ماه و خورشید و بیابان و ... هر یک کنیه‌ای می‌دارد. همان‌گونه که پیش‌تر گفته آمد، نگاهی گذرا به فرهنگ کنیه‌ها در عرب بیانگر غیر قابل‌حصر بودن موضوعات آن است و آنچه یاد شد، تنها نمونه‌هایی چند از مهم‌ترین این موضوعات بود.

۵ - ۲. نحوه معنوی کنیه‌گذاری

در برخی موارد مشاهده می‌شود که تعدادی از کنیه‌گذاری‌ها به نحوه‌ای معنوی صورت می‌پذیرد، که ممکن است از باب کنیه‌های غالبی است که شخص به واسطه نام خاصش کنیه‌ای متعارف دارد، هر چند

۵۶. به عنوان مثال: ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۳ (ششقیه).

فرزندی نداشته باشد، از این رو، اشخاص تا پیش از فرزنددار شدن به کنیه غالبی و معنوی خوانده می‌شوند. از این کنیه‌ها موارد زیر قابل ذکر است: محمد: (أبو جعفر)، علی: (أبو الحسن)، الحسن: (أبو محمد)، الحسين: (أبو عبدالله)، أحمد: (أبو العباس)، موسی: (أبو عمران)، سلیمان: (أبو داود)، العباس: (أبو الفضل).^{۵۷} و مانند آن، که غالب است؛ گرچه گاه مخالفت هم دیده می‌شود. معمول این است که کنیه غالبی - چنان که گذشت - تا قبل از آن که فرزند برای افراد باشد و حتی پس از نامگذاری در دوران کودکی بر ایشان نهاده می‌شد. نوع دیگری از کنیه‌گذاری معنوی کنیه از باب تافؤل است که در بحث از انگیزه‌های کنیه گفته آمد که گاه فرزند را به منظور امید خیر داشتن برایش أبو الخیر و مانند آن می‌نامند.

۳. کنیه در فرهنگ اسلامی

۱ - ۳. کنیه رسم عرب و سنت اسلام

آنچه از فرهنگ عربی و آثار برجای مانده از دوران‌های دور تا امروز بر می‌آید، نشان از رسمی دیرینه در زمینه کنیه نهادن بر اشخاص از همان کودکی به طور خاص و اشیا و حیوانات و... به طور عام نزد تازیان دارد. هر شخص عربی در کنار اسمی که بر او می‌نهند، کنیه‌ای خاص خود داشته که حتی گاه کنیه بر اسم غلبه می‌یافت. می‌توان نمونه‌ها و شواهد بسیاری از تاریخ عرب بر این مدعا ارائه کرد. در شرح *الجامع الصغير* سیوطی می‌خوانیم:

کنیه‌ها در میان عرب چنان شهرت یافت که گاه بر اسم‌ها غلبه پیدا کرد؛ مثل ابوطالب و ابولهیب،^{۵۸} و حتی گاه می‌شد که شخصی بیش از یک کنیه داشته باشد.^{۵۹ و ۶۰} و البته این امر را باید جزو انحصاری فرهنگ و تمدن تازیان برشمرد؛ زیرا در دیگر امم چنین امری ناشناخته بوده و سابقه نداشته است؛^{۶۱} چنان که ابو الفرج اصفهانی در عربی بودن اسم «داد ابن ابی جمده» استدلال می‌کند که ابی جمده کنیه‌ای یمنی است و «العجم لا تکتبی». ^{۶۲} لذا این شخص داد نام، فارس نیست. همچنین در *سیر اعلام النبلاء* در شرح حال «نقاش» می‌خوانیم که دارقطنی سخن نقاش تازی را درباره انوشیروان ایرانی این گونه بیان می‌دارد:

۵۷. *مجله تراثنا*، ج ۱۷، ص ۲۰-۲۱.

۵۸. نیز علامه مجلسی در *شمردن اجداد پیامبر* و در باب غلبه کنیه بر اسم چنین می‌فرماید: «وان اسم ابی عبد مناف، فغلبت الکنیه علی الاسم، وان اسم عبد المطلب عامر، فغلب اللقب علی الاسم، واسم هاشم عمرو، فغلب اللقب علی الاسم، واسم عبد مناف المغیره، فغلب اللقب علی الاسم، وان اسم قصی زید، فسمته العرب مجعما لجمعه إياها من البلد الأقصى إلى مكة، فغلب اللقب علی الاسم» (*بحار الأنوار*، ج ۲۵، ص ۵۲).

۵۹. *فیض القدير شرح الجامع الصغير*، ج ۳، ص ۲۵۱.

۶۰. از نمونه‌های جالب، این که شخصی بیش از یک کنیه داشته باشد، قطری بن الفجاءه از خطیبان خوارج است که خطبه بلند و مشهوری دارد، وی دو کنیه داشته است: «کنیه فی السلم، و هی أبو محمد، و کنیه فی الحرب، و هی أبو نعامه». مانند اوست عامر بن الطفیل که در جنگ کنیه‌ای متفاوت با زمان صلح داشت، به این صورت که: «کان یکنی فی الحرب بأبی عقیل، و فی السلم بأبی علی». همچنین یزید بن مزید که در صلح أبو خالد، و در جنگ أبو الزبیر کنیه‌اش بود. (*الیسان و التیسین*، ج ۱، ص ۲۷۷).

۶۱. *آثار الباقية عن القرون الخالية*، ص ۱۶۲.

۶۲. *الأغانی*، ج ۶ ص ۴۳۲.

قال النقاش: كسرى، أبو شيروان، جعلها كنية؛^{۳۲}

حال آن که انوشیروان است و اسم، نه ابوشیروان و کنیه.

آنچه مهم است، این که این رسم دیرین تازی با آمدن اسلام نسخ نشد و تنها جهت یافت، کنیه‌هایی متناسب و سازگار با دین جایگزین کنیه‌های منفی قدیم شد که در قسمت بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

۲-۳. کنیه در بستر تاریخ و تحولات فرهنگی پس از اسلام

کنیه در بستر تاریخ بسان بسیاری دیگر از عناصر فرهنگی همچون اسامی علم دستخوش تغییراتی متناسب با تغییر فرهنگ دوره خود شده است. گرچه این تغییر و دوره‌های آن چندان مشخص نیست، ولی برخی مثال‌ها نشان‌دهنده این امر است. چنان که نام‌ها نیز به جای انتساب به لات و عزری و هیل منتسب به الله شد و عبدالعزری و مانند آن، جای خود را به عبدالله و عبدالرحمن و امثال آن داد. نقل است که زنی از مشرکان و بددهان نسبت به پیامبر به همراه نوزاد دو ماهه‌اش (و به تعبیر کنیه‌ای ابن شهر آشوب: ابن شهرین) از کنار ایشان می‌گذشت، کودک به پیامبر سلام عرض کرد و سخنانی میان آن دو رد و بدل شد، پیامبر نام کودک را پرسید: پاسخ داد: عبد العزری، حال آن که من نسبت به آن کافر هستم، و از رسول خدا خواست او را نامی دهد که آن حضرت می‌پسندد و پیامبر فرمود: أنت عبدالله. کودک از پیامبر ﷺ درخواست کرد برایش دعا کند و پیامبر دعا فرمود ... کودک پس از اظهار ولایت خود نسبت به آستان نبوی ناله‌ای زد و جان سپرد.^{۳۳}

در دوره‌ای شراب جایگاه مثبت و ویژه‌ای در میان عرب داشت و آن را «أم الخیر» می‌نامیدند، ولی پس از ظهور اسلام و نسخ شراب‌خواری و حرمت آن در دید مسلمان کنیه آن به سمت تبیین زشتی و بدی آن سوق یافت و «أم الشر» و «أم الخبائث» و «أم الآثام» جایگزین کنیه‌های پیشین شد و یا حداقل کنیه‌هایی خنثی - که شراب را مثبت معرفی نمی‌کند - به کار گرفته شد؛ مثل «بنت الکریم»، مثال دیگر، «أم الوحش» است که نشان از فرهنگ تحقیر زن و حیوانیت آن نزد ایشان داشت و با جایگاهی که زنان در اسلام یافتند؛ از بین رفت. برخی کنیه‌ها پس از اسلام به نسبت افراد و برخوردشان با اسلام و مسلمان تغییر یافت یا بر آنان نهاده شد؛ این گونه است کنیه «أبو جهل» که پیامبر آن را برای دشمن اسلام پسندید. قریش پیش از این، وی را به «أبو حکم» می‌خواند.^{۳۴} علامه مجلسی به نقل از ابن شهر آشوب چنین می‌آورد:

۳۲ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۶

۳۳ مناقب آل امیر طالب، ج ۱، ص ۸۸ متن روایت به این شکل است: مرت امرأة من المشركين شديدة القول في النبي و معها صبي لها ابن شهرين فقال الصبي: السلام عليك يا رسول الله محمد بن عبد الله! فانكرت الام ذلك من ابنها، فقال له النبي ﷺ: يا غلام من اين تعلم اني رسول الله و اني محمد بن عبدالله؟ قال: أعلمني ربي رب العالمين و الروح الأمين، فقال النبي: من الروح الأمين؟ قال: جبرئيل و ها هو قائم على رأسك ينزل إليك. فقال له النبي: ما اسمك يا غلام؟ فقال: عبد العزري و أنا كافر به، فسمنى ما شئت يا رسول الله، قال: أنت عبدالله. فقال: يا رسول الله! ادع الله أن يجعلني من خدمك في الجنة، فدعا له فقال: سعد من أمن بك و شقي من كفر بك، ثم شفق شهقة فمات. همچنین رک: السيرة العلية، الحلبي، ج ۳، ص ۱۱۸؛ که پیامبر نام شخصی را از عبد العزری به عبد الله تغییر داد.

۳۴ الكامل فی اللغة و الأدب، ج ۱، ص ۹۸ المستطرف فی کل فن مستطرف، ج ۱، ص ۴۳؛ ربیع الأبرار و نصوص الأخیار، ج ۲،

ابو جهل می‌گفت: کاش محمد را نزد من حاجتی می‌افتاد تا او را به تمسخر گیرم و از خود برانم، باری ابوجهل از فردی غریب در مکه شتری خرید و از دادن حقش سر باز زد، غریبه جهت گرفتن حق به انجمن قریش پناه برد، جمع انجمن چون او را نزد خود بی عزت یافتند، به تمسخر نزد پیامبر فرستادندش، نزد پیامبر آمد و حضرت با او روانه شد تا به ابو جهل! رسیدند، پس فرمود: «قم یا ابا جهل و اذ إلى الرجل حقه...»؛ ای ابو جهل برخیز و حق این مرد را بپرداز، - ابوجهل آن روز این کتبه را گرفت و بر نام او غلبه کرد و نام وی عمرو بن هشام بود - ابوجهل به سرعت برخاست و حق غریبه را داد.^{۶۶}

بیت زیر را حسان بن ثابت انصاری در همین باره سروده است:

الناس کتوه ابا حکم و الله کناه ابا جهل^{۶۷}

نمونه دیگر را در مورد میثم تمار از اصحاب امام علی علیه السلام بیآوریم. در کتاب *الفارسات* آمده است که میثم از اصحاب امام علی بن ابی طالب علیه السلام برده زنی از بنی اسد بود که امام او را از آن زن خرید و آزاد کرد و به او فرمود: نامت چیست؟ جواب داد: سالم. امام فرمود:

إن رسول الله ﷺ أخبرني أن اسمك الذي سأك به أبوك في العجم میثم، فقال: صدق الله ورسوله، و صدقت يا أمير المؤمنين، فهو والله اسمي. قال: فارجع إلى اسمك، ودع سالماً، فنحن نکتیک به، فکتاه ابا سالم؛^{۶۸}

امام فرمود: رسول خدا مرا خبر داد که نام غیر عربی که پدرت بر تو نهاده، میثم است. میثم عرض کرد: خدا و رسولش صادق‌اند و تو ای امیر مؤمنان، راست گفتی، به خدا قسم نامم همان است که گفتید. امام فرمود: به نام خودت بازگرد و سالم را رها کن، ما تو را به سالم کتبه دادیم، و کتبه ابو سالم را بر او نهاد.

همچنین گاه شرایط به گونه‌ای واژگونه جلوه می‌کرد که خفقان موجود ضد شیعی باعث می‌شد کتبه‌های امامان، بویژه امام علی علیه السلام همچون نام ایشان از سوی حکام وقت منع شود و به تغییر آن امر کنند. عبدالملک مروان با اشاره به نام علی و کتبه ابوالحسن چنین می‌گفت:

لا یجتمع فی عسکری هذا الاسم و هذه الکتبه.^{۶۹}

و هر کس نام و کتبه امیر مؤمنان را بر خود داشت، حتی در صورتی که دشمن اهل بیت بود، باید یکی را تغییر دهد!

۳ - ۳. ارزش محوری در کتبه‌گذاری‌ها

در کتبه‌گذاری اسلامی ارزش‌هایی را می‌بینیم که به گونه‌ای در لسان روایات جاری است و بیانگر اهمیت آن در نگاه اسلامی است. در برخی احادیث از کتبه‌هایی نهی شده و به کتبه‌هایی سفارش شده است، که نشان از ارزشی بودن کتبه در آیین محمدی دارد، به برخی اشاره می‌کنیم:

۶۶ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۳۷.

۶۷ الکامل فی اللغة و الأدب، ج ۱، ص ۹۸؛ المستطرف فی کل فن مستطرف، ج ۱، ص ۴۳؛ ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، ج ۲، ص ۳۰ و...

۶۸ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲۹.

۶۹ غیبات الأعیان و انبیاة الزمان، ج ۳، ص ۲۷۵.

۱- ۳- ۳. کنیه نهادن در کودکی

چنان که گذشت، موضع اسلام و ائمه نسبت به کنیه مثبت و مؤید و بلکه مشوق بوده است، و به انتخاب کنیه‌های نیکو در کنار اسم نیکو سفارش شده است. نمونه‌ای از آن را در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام می‌بینیم که فرمود:

إِنَّا لَنُكْنِي أَوْلَادَنَا فِي صِغَرِهِمْ مَخَافَةَ النَّبِيِّ أَنْ يَلْحَقَ بِهِمْ.^{۷۰}

و از این روی، بدان در استحباب کنیه‌گذارن بر فرزندان استشهداد و استناد کرده‌اند و دلیل استحباب را بر اساس روایت فوق جلوگیری از نیز دانسته‌اند و نیز را با توجه به آیه «وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ»^{۷۱} القاب بد و ناپسند معنا کرده‌اند.^{۷۲}

در مورد کنیه‌گذارن بر فرزند صغیر در صحیحین از انس بن مالک نقل است که گفت: پیامبر خوش‌اخلاق‌ترین مردمان بود، من برادر تازه از شیر گرفته‌ای داشتم که به او ابو عمیر می‌گفتند: و پیامبر هرگاه می‌آمد، او را با یا ابا عمیر خطاب می‌کرد...^{۷۳} و او را در اوان کودکی به کنیه می‌خواند. در همین باب، علاوه بر احادیث، ابیاتی منسوب به امام علی علیه السلام هم جلوه می‌کند:

نحسن الکرام بنو الکرام
وطفلنا فسی المهد یکنی
إِنَّا إِذَا قَمَدَ اللَّهُ نَمًّا
علی بساط العزّ قمنا^{۷۴}

۲- ۳- ۳. کنیه بر زنان

در سنن أبی داود و دیگران هم از عایشه نقل است که گفت:

روزی نزد پیامبر شکایت برد که یا رسول الله همه دوستان من کنیه دارند و من نه. حضرت فرمود: فاکتبی باینک عبدالله یعنی (عبدالله بن الزبیر). او پسر خواهرش أسماء بود، و لذا عایشه ام عبد الله کنیه یافت.^{۷۵}

همچنان که اگر به میان ائمه هم نگاهی افکنیم، حضرت فاطمه زهرا را «أم الأئمه» و «أم ابیها» می‌خوانیم. به نظر می‌رسد وضوح آن، مجال توضیح و بسط بیشتر را باقی نمی‌گذارد.

۳- ۳- ۳. استحباب کنیه گرفتن مرد به نام فرزند و فرزند ارشد

از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

من السنّة والبرّ أن یکنی الرجل باسم ابنه؛^{۷۶}

۷۰. الکافی، ج ۶ ص ۱۹، ح ۱۱.

۷۱. سوره حجرات، آیه ۱۱.

۷۲. مسالک الأنفهام، ج ۸ ص ۳۹۷.

۷۳. صحیح الأعمش فی صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۹.

۷۴. دیوان الامام علی علیه السلام، قافیه النون، ص ۱۲۸.

۷۵. صحیح الأعمش فی صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۹.

مستحب و نیکوست که مرد به نام پسرش کنیه گیرد.

زیرا چنان که دیدیم، برخی بنا به شرایط شخصی کنیه‌هایی غیر از انتساب به نام فرزند داشتند، حال آن که نگاه به کنیه‌های امامان نشان می‌دهد، گرچه ایشان کنیه‌های دیگری نیز داشتند، اما کنیه‌هایی عمومی و مورد استعمال عامه داشتند که انتساب به فرزندشان بود و خواهد آمد؛ چنان که پیامبر خود نیز که ابو القاسم کنیه داشت، به نام فرزند بزرگش بود.^{۷۶}

در حدیثی نیز آمده است که پیامبر ضمن تغییر کنیه شخصی که نزدش آمده بود، او را به نام فرزندش کنیه نهاد. در سنن ابی داود و التسانی نقل است:

شخصی همراه قومش نزد پیامبر رفت. رسول الله ﷺ شنید که مردم آن شخص را با کنیه ابو الحکم می‌خوانند، پیامبر او را خواند و فرمود: *إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكَمُ* و *إِلَيْهِ الْحُكْمُ!* فلم تكني أبا الحکم؟ خداست حکم و حکم و داوری تنها او را سزاست. چرا این‌گونه کنیه داری؟ شخص پاسخ داد که میان دو گروه از قومم اختلافی افتاد و من میانشان حکم کردم؛ به گونه‌ای که هر دو را خوش آمد. از آن پس، مرا ابو الحکم کنیه دادند. پیامبر به تحسین فرمود: *ما أحسن هذا!* چه نیکو! آیا فرزندی داری؟ گفت: آری. رسول خدا از نامشان پرسید. مرد در پاسخ گفت: شریح، مسلم، و عبدالله. پیامبر نام فرزند بزرگش را خواست. جواب داد: شریح، آن‌گاه، پیامبر فرمود: *فأنت أبو شريح.*^{۷۸}

۴ - ۳ - ۳. به کار بردن کنیه‌های نیکو

در برخی متون حدیثی می‌بینیم که پیشوایان دین به کنیه نیکو تشویق کرده‌اند؛ در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل است که به پسرکی فرمود: نامت چیست؟ پاسخ داد: محمد. آن‌گاه، امام از کنیه او سوال کردند: بم تکنی؟ جواب داد: به علی کنیه دارم. آن‌گاه، ابوجعفر علیه السلام فرمود:

لقد احتظرت من الشيطان احتظاراً شديداً، إن الشيطان إذا سمع منادياً ينادي «يا محمد» أو «يا علي» ذاب كما يذوب الرصاص، حتى إذا سمع منادياً ينادي باسم عدو من أعدائنا اهتز و اختال.^{۷۹}

همچنین ایشان نسبت به برخی کنیه‌ها موضع‌گیری کرده و از برخی کنیه‌ها نهی فرموده و برخی از کنیه‌های افراد را تغییر داده‌اند؛ نمونه آن:

۵ - ۳ - ۳. نهی معصومین از برخی کنیه‌ها

۱. عن ابی عبدالله علیه السلام:

۷۶. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۲، ۱۶۳.

۷۷. صیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۱ از حضرت ابو الحسن الرضا علیه السلام؛ صبح الأعی فی صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۸.

۷۸. صبح الأعی فی صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۸.

۷۹. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۲۴؛ ج ۲۱، ص ۳۹۳.

أن النبي ﷺ نهى عن أربع كنى، عن أبي عيسى، وعن أبي الحكم، وعن أبي مالك، وعن أبي القاسم إذا كان الاسم محمداً؛^{۸۰}
پیامبر از چهار کنیه نهی کردند: ابو عیسی، ابو الحکم، ابو المالك، و ابو القاسم در صورتی اسم محمد باشد.

۲. عن زرارة قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن رجلاً كان يغشى علي بن الحسين عليه السلام وكان يكنى أبا مرة فكان إذا استأذن عليه يقول: أبو مرة بالبواب، فقال له علي بن الحسين عليه السلام: بالله إذا جئت إلى بابنا فلا تقولن: أبو مرة؛^{۸۱}

مردی به منزل علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام آمد و شد داشت و کنیه او ابو مره بود. لذا هرگاه اذن دخول می‌خواست، می‌گفت: ابومره بر در است. امام - که این را دید - فرمود: تو را به خدا دیگر بار که بر در ما آمدی، هرگز نگوی: ابو مره.^{۸۲}

۳. عن أبي بصير قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن أباذر قال لرجل على عهد رسول الله ﷺ: يا ابن السوداء! قال: فقال رسول الله ﷺ: تعبره بأمه! قال: فلم يزل أبوذر يمرغ رأسه ووجهه بالتراب، حتى رضى عنه رسول الله ﷺ؛^{۸۳}

ابوذر در عهد پیامبر کسی را به ابن السوداء خطاب کرد. پیامبر فرمود: او را به مادرش عیب می‌کنی! امام فرمود: ابوذر همچنان سر و صورتش بر خاک می‌مالید تا این‌که پیامبر از وی راضی شد.

نهی از کنیه‌ای که صاحبش نمی‌پسندد

از امام رضا علیه السلام نقل است که شخصی را از آوردن کنیه شاعری نهی کرد و فرمود: شاید او را این کنیه خوش نیاید:

عن الرضا عليه السلام، أنه أنشد ثلاث أبيات من الشعر، - وذكرها - قال: و قليلاً ما كان ينشد الشعر، فقلت: لمن هذا؟ قال: لعراقي لكم، قلت: أنشدني أبو العتاهية لنفسه؟ فقال: هات اسمه ودع عنك هذا، إن الله عز وجل يقول: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ و لعل الرجل يكره هذا.^{۸۴}

۸۰. الكافي، ج ۶ ص ۲۱؛ و برخی ابوبکر و أبو الحارث را هم افزوده‌اند. ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۳۲، همچنین: و رخص فيه لمعلی عليه السلام. و قال: «المهدي من ولدي، يضاهاى اسمه اسمي، و كنيته كنيتي».

۸۱. الكافي، ج ۶ ص ۲۱. صاحب كتاب گرانسنگ القدير بحثی خواندنی در این مورد و مورد پیشین و موارد کلی کنیه گذاری‌ها آورده است. ر.ک: القدير، ج ۶ ص ۳۰۸-۳۱۲.

۸۲. ابومره کنیه ابلیس است، و برای فرعون و نیز شخص نادان و احمق هم گفته شده است، از این رو، امام از آن نهی فرموده‌اند. ۸۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

۶- ۳- ۳. کنیه‌های حدیثی امامان و اهمیت آن در فهم حدیث

چنان‌که پیش‌تر گذشت، به شهادت تاریخ، امامان گاه در احادیث به کنیه و لقب خوانده شده‌اند. این امر در بسیاری موارد، از باب تقیه بود، اما نباید از نظر دور داشت که ایشان کنیه‌هایی غیر از موارد حدیثی داشته‌اند که در اینجا اشاره‌وار به کنیه‌های هر یک و کنیه‌های حدیثی میان آنان - که در تشخیص احادیث و اسناد آن اهمیت دارد - می‌پردازیم. آقای حسینی جلالی این مبحث را چنین ارائه نموده‌اند:

برای معصومان علیهم‌السلام دو نوع کنیه متصور است: الف. کنیه‌هایی که برای استعمال عمومی و روزمره وضع شده‌بود که در کتب تاریخ و سیره ذکر شده است که به شرح زیر می‌آید: ۱. کنیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: أبو القاسم؛ ۲. کنیه علی بن ابی طالب علیه‌السلام: أبو الحسن، و أبو الحسن، و أبو تراب؛ ۳. کنیه امام حسن بن علی علیه‌السلام: أبو محمد؛ ۴. کنیه امام حسین بن علی علیه‌السلام: أبو عبدالله؛ ۵. کنیه امام علی بن حسین علیه‌السلام: أبو الحسن، و أبو محمد، و أبو بکر. و به قول ابن ابی الثلج در روایت دیگری: أبو الحسن؛ ۶. کنیه امام محمد بن علی علیه‌السلام: أبو جعفر؛ ۷. کنیه امام جعفر بن محمد علیه‌السلام: أبو عبدالله؛ ۸. کنیه امام موسی بن جعفر علیه‌السلام: أبو الحسن، و أبو ابراهیم؛ ۹. کنیه امام علی بن موسی علیه‌السلام: أبو الحسن؛ ۱۰. کنیه امام محمد بن علی علیه‌السلام: أبو جعفر؛ ۱۱. کنیه امام علی بن محمد علیه‌السلام: أبو الحسن؛ ۱۲. کنیه امام حسن بن علی علیه‌السلام: أبو محمد؛ ۱۳. کنیه قائم علیه‌السلام: أبو القاسم.

ب) کنیه‌هایی از معصومین علیهم‌السلام که در کتب حدیث و اسناد روایات به چشم می‌خورد که از این قرار است: أبو ابراهیم، امام کاظم علیه‌السلام و أبو اسحاق، امام صادق علیه‌السلام و أبو جعفر، مشترک بین امام باقر و امام جواد علیه‌السلام؛ اکثراً مطلق به کار رفته است و اگر به اول قید خورده باشد، امام باقر و به ثانی مقید باشد، امام جواد علیه‌السلام است. و أبو الحسن، مشترک بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام زین‌العابدین علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام و امام هادی علیه‌السلام است و کمتر پیش می‌آید که در احادیث، مقصود امام علی علیه‌السلام باشد. در صورت اطلاق، معمولاً امام کاظم علیه‌السلام است. در این صورت، گاه منظور امام رضا علیه‌السلام است. این کنیه اگر مقید به اول باشد، امام کاظم علیه‌السلام است. و در صورت تقیید به ثانی، امام رضا علیه‌السلام است. و با قید ثالث بر امام هادی علیه‌السلام دلالت دارد. و در صورت اطلاق، با قرینه به یکی از آن دو اختصاص دارد. و أبو الحسنین مختص امیرالمؤمنین علیه‌السلام و أبو عبدالله، مشترک بین امام حسین علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام است؛ ولی اگر به صورت مطلق در کتب اخبار وارد شود، مراد امام صادق علیه‌السلام است. أبو القاسم، مشترک بین حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت صاحب علیه‌السلام است؛ اما در بیشتر موارد، مقصود از اطلاق آن در کتب اخبار حضرت صاحب علیه‌السلام است. أبو محمد، مشترک بین امام حسن مجتبی علیه‌السلام، امام زین‌العابدین علیه‌السلام، امام حسن عسکری علیه‌السلام است. ولی در اکثر موارد اطلاق آن در کتب اخبار، بر امام حسن عسکری علیه‌السلام دلالت دارد. گاه نیز در روایات دیده شده که امام زمان به أبو جعفر خوانده شده است؛ گرچه این کنیه در میان کنیه‌های معمول حضرت ذکر نشده است.^{۸۵}

۸۴ وسائل الشیعة (آل‌البیت)، ج ۲۱، ص ۳۰۰-۳۰۱. و در الأغانی، ج ۴، ص ۲۶۱ چنین آمده: أبو العتاهیه لقب غلب علیه، واسمه إسماعیل بن القاسم بن سوید بن کیسان مولى عزة وكنيته أبو إسحاق... قال المهدي يوماً لأبي العتاهیه: أنت انسان متحذلق ممتنه - و هو المتكيس المنظرط - فاستوت له من ذلك كنية غلبت عليه دون اسمه و كنيته... و قيل أنه كنى بابي العتاهیه أن كان يحب الشهرة و المجون و التمتنه، صاحب صحاح می‌گوید: رجل عتاهیه، و هو الأحمق (الصحاح، ج ۶ ص ۲۲۳۹).

۸۵ مجله تراثنا، ش ۱۷، ص ۲۹-۳۱، به نقل از کتاب تاریخ اهل البیت علیهم‌السلام.

۷-۳-۳. اهمیت کنیه در فهم احادیث

همان طور که در بحث نقش کنیه در متون عربی گفته شد، عدم آگاهی از موضوع کنیه ممکن است ما را در فهم متون حدیثی نیز دچار خلل کند. در اینجا چند روایت را - که متضمن کنیه‌هایی است - می‌آوریم تا این تذکار روشن گردد. به این قطعه که بخشی از یک تعویذ از لسان امام معصوم است بنگریم:

بسم الله الرحمن الرحيم... و من شر كل ذي شر من السحرة والغيلان و أم الصبيان و ما ولدوا و ما وردوا، و من شر كل ذي شر داخل أو خارج و عارض و معترض و ساكن و متحرك و ضربان عرق و صداع و شقيقة و أم ملدم و الحمى...^{۸۶}

دو واژه أم الصبيان و أم ملدم کنیه‌اند، اما آیا شخص‌اند؟ أم الصبيان را ابن الاثیر در *النهاية* ضمن حدیثی دیگر، «لم تضره أم الصبيان» چنین معنا کرده است:

يعنى الريح التى تعرض لهم، فربما غشى عليهم منها؛^{۸۷}
 بادی که بر آنها وزیدن گیرد و چه بسا ایشان را به بی‌هوشی کشاند.

ام ملدم نیز حمی و تب معنا شده است^{۸۸} که با پس و پیش آن - که ذکر بیماری‌هاست - نیز همساز است.

در روایت دیگری می‌خوانیم:

وكان زيد الخليل شاعراً خطيباً بليغاً جواداً فعرض عليه الإسلام، فأسلموا و حسن إسلامهم...
 و سباه رضي الله عنه زيد الخليل... في رواية أن زيد الخليل لما قام من عنده رضي الله عنه و توجه إلى بلاده، قال رضي الله عنه
 أي فتى إن لم تدر كه أم كلبه.^{۸۹}

در اینجا فهم متن روایت پیامبر بر معنای ام‌کلبه متوقف است. ام‌کلبه را نیز تب و حمی معنا کرده‌اند.^{۹۰} همین طور است روایاتی که ابو البطحاء^{۹۱} و أم الخبائث^{۹۲} و أم منزله^{۹۳} دارد. با این توضیح، می‌توان کاربرد کنیه در متن روایات را بر دو فایده دانست: ۱. فهم معنای کنایه‌ی روایت که گذشت؛ ۲. ترجیح روایتی بر دیگری. به عنوان نمونه در حدیث مذکور تعویذ منقول توسط جناب

۸۶ مصباح المنهج، ص ۴۹۹-۵۰۰. سند آن چنین است: «أخبرنا جماعة عن أبي المفضل قال: حدثنا أبو أحمد عبدالله بن الحسين بن إبراهيم العلوي قال: حدثنا أبي قال: حدثني عبد العظيم بن عبدالله الحسني عن أبي جعفر محمد بن علي رضي الله عنه كتب هذه العبارة لابنه أبي الحسن رضي الله عنه و هو صبي في المهد و كان يعود به يوماً فيوماً.

۸۷ *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، ج ۱، ص ۶۸

۸۸ ترتیب کتاب العین، ج ۳، ص ۱۶۳۰.

۸۹ *السيرة الحلبية*، ج ۳، ص ۲۵۶-۲۵۷.

۹۰ *معجم مقاییس اللغة*، ج ۱، ص ۳۴: *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، ج ۱، ص ۶۸

۹۱ *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، ج ۱، ص ۶۷

۹۲ همان، ج ۱، ص ۶۷

۹۳ همان، ج ۱، ص ۶۸

عبدالعظیم رضی الله عنه - که ام ملدم را در بر داشت - روایت دیگری وجود دارد با ام کلبه که با توجه به معنا درست است. نیز روایت دیگری هست با لفظ ملدم، به جای ام ملدم؛ که با دانستن معنای کنایه این کنیه می‌توان دریافت که روایت حاوی ملدم چندان وجهی ندارد.

۸- ۳- ۳. کنیه در جوامع رجالی

کنیه در علم رجال نیز از جایگاه بسزایی برخوردار است. در شیوه تدوین کتب و جوامع رجالی غیر از مقدمه و خاتمه کتاب به سه بخش عمده اسامی، کنیه‌ها و القاب تقسیم می‌شود. کنیه‌هایی که در باب الکنی ذکر می‌شود، باید دارای یکی از سه خصوصیت زیر باشد: ۱. نام صاحب کنیه شناخته نشده باشد و تنها مشخصه فرد همین کنیه باشد؛ مثل أبو المغراء. ۲. کنیه راوی - و لو که نام او را بدانیم - مشهورتر از نام او باشد؛ مثل ابن ابی عمیر که نام او محمد بن زیاد بن عیسی است، ۳. کنیه راوی هم همچون نام او شناخته شده باشد؛ مثل ابو یقظان عمار الأسدی که همان عمار أبو یقظان الأسدی است. غالباً در صورت اخیر، شرح حال کامل راوی در باب اسامی ذکر شده و در باب کنیه‌ها، با ذکر اسم اصلی راوی، به شرح حال او در باب اسامی ارجاع داده می‌شود.^{۹۴}

۹- ۳- ۳. فایده کنیه در رجال

۱. تصحیح برخی تصحیفات؛ مثلاً در کنیه‌های غالبی؛ در تعیین اسم مناسب با کنیه هنگام وقوع اشتباه در اسامی روات، یا خلط بعضی با دیگر اسامی؛ چنان که بسیار رخ می‌دهد که اسم محمد به عمر تصحیف و تبدیل شده و بالعکس. در این موارد، اگر کنیه شخصی - که اختلاف در نام اوست - ابوجعفر باشد، می‌توان به استناد این غلبه حکم کرد که نامش محمد است و چنان که مکنی به ابوحفص بود، می‌توان حکم کرد که نامش عمر است.^{۹۵}

۲. دفع برخی شبهات و خطاها که ریشه در اسم دارد؛ از آن جمله است کار علامه امینی در رد شبهه‌ای درباره توفیعات حضرت صاحب الامر که شخصی ادعا کرده شیعیان توقیع را بر روایت مسند صحیح، هنگام تعارض، ترجیح می‌دهند، و استدلال کرده بود که: این بابویه در *الفقیه*، بعد از ذکر توفیعات وارد شده از ناحیه مقدسه در باب «مردی که وصیت به شخص دیگر کند»، گوید: این توقیع نزد من به خط ابی محمد بن الحسن بن علی... تا آخر است... علامه در پاسخ بی آن که سراسیمه به دنبال دلایل رد قول او باشد، چنین عمل می‌کند: الف. شما در این باب که او از کتاب *الفقیه* توقیعاتی نقل کرده، حتی یک توقیع هم از ناحیه مقدسه، پیدا نمی‌کنید تا چه رسد به توفیعات؛ ب. ایشان سپس می‌فرماید که فقط در اول باب یک توقیع از ابی محمد حسن عسکری وارد شده و آن مرد به نام ابی محمد بن الحسن خوانده تا با افترایش جور درآید؛ غافل از این که کنیه امام غائب، ابوالقاسم است، نه ابو محمد و از این رو، هیچ ارتباطی با ادعای او ندارد؛^{۹۶}

۹۴. آشنایی با کتب رجالی شیعه، ص ۱۸۵.

۹۵. مجله تراث، ش ۱۷، ص ۲۰.

۹۶. الفدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۶، ص ۱۲۱.

۳. تمییز مشترکات و توحید مختلفات اسامی رجال؛ اگر هر دو راوی با یک نام خوانده شوند و کنیه‌ای متفاوت داشته باشند، این تمییز در کنار عوامل دیگر با کنیه امکان‌پذیر خواهد شد؛ همچنین است اگر یک راوی با دو نام متفاوت مطرح شده باشد؛ به عنوان مثال، در ترجمه ثابت بن دینار در معجم رجال آن را برابر و متحد با ثابت بن ابی صفیه می‌یابیم و در پی آن، دلیل این اتحاد را چنین می‌خوانیم:

قال الشيخ: ثابت بن دینار یکنی أبا حمزة الثمالی و کنیة دینار أبو صفیة.^{۹۷}

همین‌گونه است اتحاد دو نام سالم بن مکرم و سالم بن ابی سلمه.^{۹۸} البته اتحاد همیشه از این طریق اثبات نمی‌شود.^{۹۹}

۴. تصحیح نسخ اسانید؛ در برخی موارد می‌توان اثر کنیه را در تصحیح نسخ برخی اسانید کتب حدیثی دید، و خطاهای اسناد را برطرف کرد. در زیر چند نمونه در این باره آورده می‌شود؛ در معجم رجال سندی از الکافی نقل شده است؛ به این ترتیب:

روی محمد بن یعقوب أيضاً عن علی عن أیبه عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبی نصر عن أبی جمیله عن مفضل بن صالح.

ولی در ادامه، سند را به نقل از التهذیب شیخ با تفاوتی اندک چنین می‌خوانیم:

ولکن رواها الشیخ بسنده عن علی عن أیبه عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبی نصر عن أبی جمیله مفضل بن صالح.

تفاوت آشکار، زیادی یک شخص در انتهای سند نخست است. آیه‌الله خوبی درباره این تفاوت، ضمن پذیرش سند التهذیب، چنین قضاوت می‌کند:

وهو الصحیح [یعنی سند التهذیب] لأن أبا جمیلة کنیة لمفضل بن صالح، فو قعت کلمة «عن» زائدة فی الکافی.^{۱۰۰}

در نمونه دیگری از اختلاف نسخ نجاشی سخن به میان می‌آید. در شرح حال الحسین بن ابی سعید نسخه‌ای از رجال النجاشی آن را الحسن آورده است و این اشتباه در نسخه چاپی کتاب نیز تکرار شده؛ به گونه‌ای که در عنوان نام راوی حسین است و در شرح احوال وی او را به حسن خوانده است. مؤلف معجم رجال این اشکال را از طریق تمسک به کنیه‌های غالبی برطرف می‌کند:

والظاهر أن اسم الرجل کان حسیناً بقریة أن کنیة أبو عبدالله و هو کنیة المسّمین بالحسین غالباً...^{۱۰۱}

۹۷. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۸۵.

۹۸. همان، ج ۸، ص ۲۴.

۹۹. ر.ک: همان، ج ۷، ص ۱۱۷.

۱۰۰. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۳۹.

نمونه دیگر در این باب، در شرح حال شجرة بن میمون است که با «ابن ابی اراکه» دنبال می‌شود که در نسخ متفاوت است. نجاشی تصریح دارد که أبو اراکه پدر میمون است و شیخ بر آن است که أبو اراکه کنیه خود میمون است. صاحب معجم رجال با استناد به قول شیخ احتمال می‌دهد که زیادی کلمه «ابن» در کلام نجاشی سهو قلم وی یا نسخ باشد.^{۱۰۲}

۵. ناگفته نماند که گاه کشف کنیه افراد و ارتباطات دیگر آن در تعدیل و تجریح راوی هم بی‌تأثیر نیست؛ به عنوان مثال، در شرح حال رجالی خالد بن بکر یا همان خالد الطویل سید تفرشی با استناد به احتمال این که این بکر پدر خالد، بکر بن الأشعث باشد و این که چون کنیه بکر بن الأشعث ابو اسماعیل است، خالد بن بکر بن الأشعث با خالد بن ابی اسماعیل که ثقه است متحد است، حکم کرده است که هر چه خالد بن بکر به طور مطلق هم در روایات آمد، ثقه است، که البته مؤلف معجم رجال وثاقت خالد را با استناد صرف مفروض گرفتن اتحاد مذکور نمی‌پذیرد.^{۱۰۳}

نتیجه‌گیری

یکی از نمادهای تمدن عرب و یکی از ویژگی‌های زبانی منحصر به فرد تازیان کنیه است. کنیه جدا از لفظ آن که همیشه کنیه است، گاه در کنایه و گاه در مثل می‌گنجد و گاه به جای اسم به کار بسته می‌شود و گاهی لقب برای کسی است. عرب در کار بست کنیه انگیزه‌هایی دارد و اهدافی را دنبال می‌کند؛ مثل تعظیم و بزرگداشت یا ابراز تشاؤم و بدبینی و... ایشان برای بیان این امور شیوه‌هایی را پی می‌گیرند؛ همچون تسمیه اشیا به ضد آن. کنیه - که سنت عرب پیش از اسلام بود - پس از ظهور اسلام هدایت شد و حتی مستحب شناخته شد و به وسیله پیشوایان دین جهت داده شد؛ از برخی کنیه‌ها به دلیل در بر داشتن معنایی زشت و یا تأویلی ناشایست پرهیز می‌دادند؛ مثل ابو مره. لذا کنیه در بستر تاریخ با تحولات فرهنگی دستخوش تغییرات می‌شد. همچنین شناخت این پدیده زبانی اهمیت زیادی در ترجمه متون فهم متون حدیثی و ترجیح روایتی بر دیگری و... دارد و بر علوم دیگری چون رجال تأثیرگذار است که باید مورد توجه قرار گیرد.

کتابنامه

- الأثار الباقية عن القرون الخالية، ابو ریحان بیرونی، اول، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۴۲۲ق.
- آشنایی با کتب رجالی شیعه، محمد کاظم رحمان ستایش، اول، تهران: سمت، ۱۳۸۵ش.
- الأغانی، أبو الفرج الأصفهانی، اول، بیروت: دار احیاء التراث عربی، ۱۴۱۵ق.
- إمتاع الأسماع، ابو حیان توحیدی، اول، بیروت: مکتبه عنصریه، ۱۴۲۴ق.

۱۰۱. همان، ج ۵، ص ۱۸۰.

۱۰۲. همان، ج ۹، ص ۱۴.

۱۰۳. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۴.

- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمدباقر المجلسي، دوم، بيروت: مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ق.
- البيان والتبيين، جاحظ، بيروت: دار و مكتبه هلال، ١٤٢٣ق.
- تاريخ عمومي حديث، مجيد معارف، دوم، تهران: كوير، ١٣٨١ش.
- ترتيب كتاب العين، خليل بن احمد فراهيدي، تحقيق: مهدي المخزومي و ابراهيم السامرائي، اول، قم: انتشارات اسوه، ١٤١٤ق.
- التفسير الكبير، محمد بن عمر الفخر الرازي، سوم، بيروت: داراحياء التراث العربي، ١٤٢٢ق.
- ثمار القلوب في المضاف والمنسوب، عبد الملك بن محمد الثعالبي، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر: دارالمعارف، ١٩٨٥م.
- جمهرة الأمثال، أبو هلال العسكري، دوم، بيروت: دارالجيل، ١٩٨٨م.
- حاشية الخضرى على ابن عقيل على ألفية ابن مالك، محمد بن عفيفى الخضرى، دوم، مطبعة بولاق، ١٣٠٢ق.
- حاشية الصبان على الأشموني على ألفية ابن مالك، محمد بن على الصبان، اول، مصر: مطبعة الخيرية، ١٣٠٥ق.
- خزائن الأدب و لب لباب لسان العرب، عبدالقادر بن عمر البغدادي، تحقيق: محمد نبيل طرفى، باشراف اميل بديع يعقوب، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٨ق.
- ديوان الامام على عليه السلام، امام على بن ابي طالب، جمع: عوض قاسم احمد عوض، اول، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٥ق.
- ديوان ابن الفارض، شرف الدين ابو حفص عمر، شرح: عبدالقادر محمد مايو، حلب، اول، دارالقلم العربى، ١٤٢١ق.
- ديوان ابي تمام، ابو تمام حبيب ابن اوس الطائي، شرح: شاهين عطيه، دوم، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٢ق.
- ديوان الشريف الرضى، ابوالحسن محمد بن حسين، اول، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، ١٤٠٦ق.
- ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، جارا الله الزمخشري، اول، بيروت: مؤسسه اعلمى، ١٤١٢ق.
- سير أعلام النبلاء، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى، نهم، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
- السيرة الحلبية من أئمة العيون في سيرة الأمين المأمون، على بن برهان الدين الحلبي الشافعي، بيروت: المكتبة الاسلامية، بى تا.
- شرح الرضى على الكافية، رضى الدين الأسترآبادى، تصحيح: يوسف حسن عمر، جامعة قاريونس، ١٣٩٨ق.

- صحیح مسلم بشرح النووي، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، اول، بغداد: دارالکتب العربی، ۱۴۲۶ق.
- صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، قلقشندی، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، اسماعیل بن حماد الجوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطّار، چهارم، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
- عیون أخبار الرضا علیه السلام محمد بن علی بن حسین بن بابویه الصدوق، تصحیح: حسین الأعلمی، اول، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
- التذیر فی کتاب و السنة و الادب، عبدالحسین الأمینی، ترجمه: گروهی از مترجمان، تهران: بنیاد بعثت، بی تا.
- فن ترجمه، یحیی معروف، سوم، تهران: سمت، ۱۳۸۳ش.
- فیض التذیر شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر، محمد عبدالرؤوف المناوی، تصحیح: احمد عبدالسلام، اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، تصحیح: علی اکبر الغفاری، سوم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
- الکامل فی اللغة و الأدب، ابوالعباس المبرد، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم و السید شحاته، مصر: مکتبه النهضة، ۱۹۵۶م.
- کتاب، سیویه عمرو بن عثمان، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، سوم، قاهره: مکتبه الخانجی، ۱۹۸۸م.
- «الکتبه حقیقتها میزانتها و اثرها فی الحضارة و العلوم الاسلامیه»، محمدرضا حسینی، مجله تراثنا، سال ۴، شماره ۱۷.
- لسان العرب، ابن منظور، اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ق.
- لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷ش.
- المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر، ابن الأثیر، بیروت: مکتبه عنصریه، ۱۴۲۰ق.
- مجمع الأمثال، المیدانی النیسابوری، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۷ق.
- مجمع البحرین و مطلع التبرین، فخرالدین الطریحی، تصحیح: محمود عادل، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- المرصع فی الآباء و الأمهات و الأبناء و البنات و الأذواء و الذوات، ابن الأثیر مجدالدین المبارک، تحقیق: ابراهیم السامرائی، بغداد: الارشاد، ۱۳۹۱ق.
- المزمهر فی علوم اللغة و أنواعها، جلال الدین السیوطی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، صیدا، بیروت: المکتبه العصریه، ۱۴۲۵ق.

- مسالك الأقيام الي شرائع الاسلام، زين الدين بن العاقل الشهد الثاني، اول، قم: مؤسسہ المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، اول، بیروت: مؤسسہ آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.
- المستطرف فی کل فن مستطرف، شهاب الدین محمد الابشیهی، تعلیق: محمد سعید، اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۱ق.
- مصباح المتهد، ابوجعفر الطوسی، اول، بیروت: مؤسسہ فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
- معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، سیدابوالقاسم الخوی، بیروت: بی نا، ۱۴۱۳ق.
- معجم مقایس اللغة، ابوالحسن احمد بن فارس، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- المعلمات السبع، شرح الحسین بن احمد بن الحسین الزوزنی، اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
- المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، جوادعلی، بغداد: بی نا، ۱۴۱۳ق.
- مفید الموم و مفید الهموم، جمال الدین خوارزمی، بیروت: المکتبة العنصریة، ۱۴۱۸ق.
- مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب محمد بن علی، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
- متهی الأرب فی لغة العرب، عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری شیرازی، تهران: کتابخانه سنایی.
- موسوعة علوم اللغة العربیة، امیل بدیع یعقوب، اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۷ق.
- النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ابن الاثیر، چهارم، قم، مؤسسہ مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۸۰ق.
- نهج البلاغه، محمد بن الحسین الرضی، تحقیق: صبحی الصالح، اول، قم، مؤسسہ دارالهجرة، ۱۴۰۷ق.
- النظرات، مصطفی لطفی منفلوطی، بیروت: الدار النموذجیة، ۱۴۲۴ق.
- وسائل الشیعة الي تحصیل مسائل الشریعة، محمد بن الحسن الحر العاملی، دوم، قم: مؤسسہ آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
- وقیات الأعیان وانباء أبناء الزمان، ابن خلکان، تحقیق: إحسان عباس، سوم، لبنان: دارالثقافة.